

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الفخیر همراه

جلد نہم

(عثمان و صحابہ)

مؤلف:

علامہ عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمہ

سید ابراہیم سید علوی



انتشارات نبأ

|                     |                                                                                  |
|---------------------|----------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹                                                    |
| عنوان قراردادی      | : الغدير فی الكتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده.                               |
| عنوان و نام پدیدآور | : الغدير همراه / مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی     |
| مشخصات نشر          | : تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳                                                  |
| مشخصات ظاهری        | : ۱۰۹ ص. ۴۳۰۰۰ ریال                                                              |
| شابک                | : ۳-۰۳۸-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۹.                                                         |
| وضعیت               | : فیفا                                                                           |
| یادداشت             | : کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدير» اثر عبدالحسین امینی است.         |
| مندرجات             | : واقعه غدیر                                                                     |
| موضوع               | : علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت |
| موضوع               | : غدیر خم                                                                        |
| شناسه افزوده        | : سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ - ، مترجم                                           |
| رده‌بندی کنگره      | : BP ۲۲۳/۵۴ الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳                                                 |
| رده‌بندی دیوبی      | : ۲۹۷/۴۵۲                                                                        |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۲۵۷۳۴۴۱                                                                        |



انتشارات نبأ

## الغدير همراه (جلد ۹)

(عثمان و صحابه)

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فنخاری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۴۳۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۳-۰۳۸-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

## فهرست

|                                                           |    |
|-----------------------------------------------------------|----|
| پیش‌آهنگ سخن.....                                         | ۵  |
| صحابه: عثمان و ابن مسعود و .....                          | ۶  |
| عثمان و عمار یاسر.....                                    | ۱۲ |
| عمار در قرآن کریم.....                                    | ۱۷ |
| حدیث‌های نبوی در ستایش عمار.....                          | ۱۹ |
| تبعید صالحان کوفه به شام توسط خلیفه .....                 | ۲۲ |
| مالک اشتر .....                                           | ۲۷ |
| زید عبدی پسر صوحان.....                                   | ۳۰ |
| صعصعه عبدی پسر صوحان .....                                | ۳۱ |
| جندب بن زهیر.....                                         | ۳۱ |
| کعب بن عیده.....                                          | ۳۲ |
| عدی بن حاتم طائی.....                                     | ۳۲ |
| مالک بن حبیب.....                                         | ۳۳ |
| یزید بن قیس احبی .....                                    | ۳۳ |
| عمرو بن حمق خزاعی .....                                   | ۳۳ |
| عروه بن جعد .....                                         | ۳۴ |
| اصعربن قیس.....                                           | ۳۴ |
| کمیل بن زیاد نخعی .....                                   | ۳۵ |
| حارث اعور همدانی .....                                    | ۳۵ |
| تبعید عامر بن عبد قیس.....                                | ۳۹ |
| تبعید عبدالرحمن جمحی.....                                 | ۴۴ |
| خلیفه، علی (علیه السلام) را تبعید می‌کند!.....            | ۴۴ |
| آیه‌ای دربارهٔ خلیفه.....                                 | ۴۸ |
| خلیفه نمی‌داند چگونه از آتش خلاصی یابد؟.....              | ۵۰ |
| ترک تکبیر در نماز.....                                    | ۵۱ |
| نتیجهٔ این سخنان.....                                     | ۵۲ |
| برخی سخنان علی بن ابی‌طالب دربارهٔ عثمان و عملکرد او..... | ۵۴ |
| سخنان عایشه دختر ابی بکر.....                             | ۵۷ |
| عبدالرحمن بن عوف.....                                     | ۶۳ |
| طلحه بن عبیدالله.....                                     | ۶۶ |
| زبیر بن عوام.....                                         | ۶۹ |

- موضع گیری های مشترک طلحه و زبیر ..... ۷۰
- عبدالله بن مسعود ..... ۷۵
- عمار بن یاسر ..... ۷۶
- مقداد بن اسود کندی ..... ۷۷
- حجر بن عدی کوفی ..... ۸۰
- عبدالرحمان بن حستان ..... ۸۲
- هاشم مرقال ..... ۸۳
- جهجاه غفاری پسر سعید ..... ۸۳
- سهل بن حنیف انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، حجاج بن غزیه انصاری ..... ۸۴
- ابو ایوب انصاری ..... ۸۴
- قیس بن سعد انصاری ..... ۸۵
- فروقه بن عمرو انصاری ..... ۸۶
- محمد بن عمرو پسر حزم انصاری ..... ۸۷
- جابر بن عبدالله انصاری ..... ۸۷
- جبله بن عمرو انصاری ..... ۸۸
- محمد بن مسلمه انصاری ..... ۸۹
- عبدالله ابن عباس ..... ۹۱
- عمرو بن عاص ..... ۹۲
- ابوطفیل عامر بن وائله ..... ۹۵
- سعد بن ابی وقاص ..... ۹۶
- مالک اشتر بن حارث نخعی ..... ۹۷
- عبدالله بن عکیم ..... ۹۸
- محمد بن ابی حذیفه عبشمی ..... ۹۹
- عمرو بن زراره نخعی ..... ۱۰۰
- صعصعه بن صوحان ..... ۱۰۱
- حکیم بن جبله عبدی ..... ۱۰۱
- هشام بن ولید مخزومی ..... ۱۰۲
- معاویه بن ابوسفیان اموی ..... ۱۰۳
- سخن عثمان درباره خویش ..... ۱۰۴
- شعرهایی در تأیید آنچه گذشت ..... ۱۰۶
- مهاجرین و انصار ..... ۱۰۷
- نامه اهالی مدینه به صحابه مرزنشین ..... ۱۰۸
- نامه مهاجران به اصحاب و تابعان ساکن در مصر ..... ۱۰۹
- نامه اهالی مدینه به عثمان ..... ۱۰۹
- اجماع بر ضد خلیفه ..... ۱۰۹

## پیشاهنگ سخن

ای پروردگار سبحان! جز تو را ولیّ خود نگیریم و بر خود فرض می‌دانیم که جز حق نگوییم. از مردمان کسانی هستند که بدون دانش و کتاب نورانی در مورد خدا مجادله می‌کنند و نزد ماست کتاب خدا که به حق سخن می‌گوید... بگو حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابودشدنی است. کلام خود را به آن‌ها رساندیم تا پند گیرند و آنان که علم داده شده‌اند بدانند که آن حق است و ایمان آورند و دل‌هاشان خاضع گردد. سخن مومنان در وقتی که به سوی خدا و پیامبرش فراخوانده شوند تا بین آن‌ها حکم کند این است: شنیدیم و اطاعت کردیم. آنان که سخن را می‌شنوند و بهترین را برمی‌گزینند. آنهایند که خدا هدایتشان فرموده و خردمندانند.

ای مردم، از شما مالی نمی‌خواهم که اجر من با خداست. اجری جز دوستی با ذوی‌القربی نمی‌خواهم و بر ما جز رساندن آشکار نیست. ولیّ شما خدا و رسول اوست و کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. حمد برای خداست و سلام بر پیامبران.

الأمینی

## عثمان و ابن مسعود

آن‌گاه که عبدالله بن مسعود، کلیدهای بیت‌المال را به‌سوی ولید بن عقبه انداخت، گفت: هرکس دگرگونی (ناصحیح) ایجاد کند، خدا وضع او را دگرگون خواهد ساخت، و هرکس دین را عوض کند، خدای تعالی بر او خشم گیرد، و من می‌بینم صاحب شما (خلیفه)، دگرگونی و تبدیل ایجاد کرده است. آیا شخصی مانند سعد بن ابی وقاص را برکنار می‌کنند و ولید را بر جای او می‌گمارند؟<sup>۱</sup> همانا راست‌ترین کلام، کتاب خدا و نیکوترین هدایت، راهنمایی محمد ﷺ است، و بدترین امور، نوپدیده‌هاست و هر امر نوپدیده، بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.<sup>۲</sup>

ولید به عثمان گزارش داد: ابن مسعود بر تو عیب می‌گیرد و طعنه می‌زند. عثمان در جواب نوشت: عبدالله را به مدینه اعزام کند. مردم گرد آمدند و گفتند تو بمان ما از تو حمایت می‌کنیم و نمی‌گذاریم به تو آسیبی برسد. ابن مسعود گفت: نه من باید اطاعت کنم و دوست ندارم اولین، در فتنه‌انگیزی باشم و...<sup>۳</sup>

عبدالله مردم کوفه را که به بدرقه او آمده بودند به تقوای

---

۱. انساب الاشراف ۳۶/۵

۲. حلیۃ الاولیاء ۱۳۸/۱

۳. الاستیعاب ۳۷۳/۱

خدا و ملازمت قرآن سفارش کرد. آنان گفتند: خدا به تو جزای خیر دهد. جاهل‌های ما را آموختی، عالمان ما را استوار ساختی و ما را به انس با قرآن فراخواندی و ما را دین‌شناس کردی. تو چه برادر دینی و اسلامی خوبی هستی.

ابن مسعود وارد مدینه شد و عثمان بر منبر رسول خدا ﷺ سخنرانی می‌کرد، تا نگاهی به ابن مسعود افتاد، گفت: توجه کنید، اکنون کرمک زشتی بر شما وارد شد که از روی طعام خود راه رود و قی کند و فضله ریزد. ابن مسعود گفت: من آن‌طور نیستم. من صحابی رسول الله ﷺ در روز بدر و بیعت الرضوان هستم.

عایشه فریاد برآورد که ای عثمان! به صحابی رسول خدا ﷺ چنین می‌گویی؟! عثمان دستور داد تا عبدالله را کشان‌کشان و با خشونت، از مسجد بیرون انداختند. او را بر زمین زدند و غلام عثمان دنده او را شکست. علی علیه السلام فرمود: ای عثمان با صحابی رسول خدا ﷺ چنین می‌کنی؟ علی علیه السلام عبدالله بن مسعود را به خانه‌اش برد و عثمان اجازه نمی‌داد او از مدینه بیرون رود و پس از آن که حال او بهتر شد، خواست در جنگ و جهاد شرکت کند (یعنی به شام برود) ولی باز عثمان مانع شد و مروان گفت او عراق را بر تو تباه کرد اکنون می‌خواهی شام را به هم بریزد؟ ابن مسعود سه سال در مدینه ماند و دو سال پیش از مرگ عثمان درگذشت.

عثمان در بیماری ابن مسعود به عیادت او آمد، پرسید: از چه شکایت داری؟ ابن مسعود گفت: از گناهانم. پرسید چه می‌خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم را. گفت: بر بالین تو طبیب بیاورم؟ گفت: طبیب مرا بیمار کرده است. گفت: آیا دستور بدهم حقوق ماهانه‌ات را بپردازند؟ گفت: آن روز که نیاز داشتم دریغ ورزیدی،<sup>۱</sup> اکنون که از آن بی‌نیاز هستم، عطا می‌کنی؟ گفت: برای فرزندان تو می‌ماند. گفت: روزی آنان بر خداست. گفت: از خدای برای ما طلب آمرزش کن. گفت: از خدای می‌خواهم حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد عثمان بر او نماز نخواند.<sup>۲</sup>

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: وقتی مرگ ابن مسعود فرا رسید، گفت: چه کسی می‌پذیرد وصیت مرا با هر آنچه در آن است، عمل کند؟ همه سکوت کردند. گویا فهمیدند مقصود ابن مسعود چیست؟ سخن خود را تکرار کرد. عمار گفت: من می‌پذیرم. ابن مسعود گفت: عثمان نباید بر من نماز بخواند. عمار گفت: من بر عهده می‌گیرم و...<sup>۳</sup> پس از مرگ عبدالله، عثمان به دلیل خبر نکردن او، برای نماز گزاردن بر پیکر عبدالله بسیار خشمگین شد.<sup>۴</sup> ازجمله انتقادهایی که به عثمان شده، این است که او

۱. به گفته ابن کثیر در تاریخ خود ماهانه ابن مسعود دو سال قطع شده بود.

۲. شرح ابن ابی‌الحدید ۱/ ۲۳۶.

۳. یعقوبی ۲/ ۱۴۷.

۴. شرح ابن ابی‌الحدید ۱/ ۲۳۷.

عبدالله بن مسعود را زندانی و تبعید کرد.<sup>۱</sup>  
 علامه امینی رحمته الله می نویسد: اگر عبدالله بن مسعود را  
 بشناسید خواهید دید که آن رفتارهای نادرست خلیفه با وی  
 چقدر عظیم بوده است.

سعد بن ابی وقاص در شأن نزول آیه:

﴿ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه...﴾<sup>۲</sup>  
 کسانی را که هر صبح و شام پروردگارشان را می خوانند و  
 توجه الهی می خواهند... از خود مران.  
 می گوید: این آیه در شأن شش نفر نازل شده، از جمله،  
 عبدالله بن مسعود که یکی از آنان است.<sup>۳</sup>  
 ابن سعد همچنین در شأن نزول این آیه:

﴿الذين استجابوا لله والرسول...﴾<sup>۴</sup>

کسانی که برای خدا و رسول، پاسخ دادند پس از آنکه  
 آسیبی به آنان رسید برای نیکوکاران و پارسایان آنها  
 پاداش بزرگی است.  
 می گوید: این آیه درباره هجده نفر نازل شده است که

۱. سيرة حلبی ۸۷/۲

۲. انعام/۵۲

۳. تفسیر طبری ۱۲۸/۷؛ المستدرک، حاکم ۳/۳۱۹؛ تاریخ، ابن عساکر ۶/۱۰۰؛

تفسیر، قرطبی ۱۶/۴۳۲.

۴. آل عمران/۱۷۲

عبدالله بن مسعود، یکی از آنان می‌باشد.<sup>۱</sup>

شریبینی و خازن دربارهٔ آیه:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ...﴾<sup>۲</sup>

یا آن کس که در لحظه‌های شب در حال سجده و قیام است، از آخرت بیمناک است.

می‌نویسند که در حق ابن مسعود، عمار و سلمان نازل شده است.

از علی علیه السلام نقل شده است که ترازوی اعمال عبدالله بن مسعود در روز قیامت سنگین‌تر از کوه احد می‌باشد. همچنین است نقل‌های دیگر<sup>۳</sup>، علامه امینی رحمته الله علیه هفده مورد ذکر کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: برای امت خود آنچه را که خدا راضی است و ابن امّ عبد (ابن مسعود) خشنود است، رضا داده‌ام.<sup>۴</sup>  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: به عهد و پیمان ابن مسعود، چنگ زنید.<sup>۵</sup>

مردمانی نزد علی علیه السلام آمدند و از ابن مسعود تعریف کردند، فرمود: من هم آن فضائل را برای او قائل هستم و بالاتر از آنها هر کس قرآن را بخواند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام

۱. طبقات ابن سعد ۳/۱۰۸، چاپ لیدن.

۲. زمر/۹

۳. مستدرک حاکم ۳/۳۱۷ و...

۴. مجمع الزوائد، ۹/۲۹۰

۵. مستند احمد ۵/۳۸۵ و جز آن.

بشمارد او دین فهم و دانای سنت است.<sup>۱</sup> این است مقام شامخ، علم و عقیده ابن مسعود، افزون بر این، وی از پیشگامان اسلام و ششمین فردی است که اسلام آورده است. از مهاجران حبشه است که در تمامی جنگ‌های پیامبر حضور داشته است. او در هدایت، دلالت و ارائه روش از شبیه‌ترین‌ها به پیامبر بوده و نخستین کسی است که قرآن را با آوای رسا در مکه تلاوت کرد و مورد آزار و اذیت قرار گرفت.

صحابه‌ای به این جلالت و قدر، چرا باید از عطا و مستمری ماهانه خود محروم باشد؟

چرا چنین انسان بزرگی در جلوی مردم تحقیر و اهانت شود و کسان خلیفه او را بر زمین زنند و دنده او را بشکنند؟ جرم او چه بود جز این که نخواست دست ولید بن عقبه نابکار به بیت‌المال باز شود. او چرا باید به جرم شرکت در دفن ابوذر، چهل ضربه شلاق بخورد؟ کدام خلیفه این اندازه حرمت و کرامت صالحان امت را پایمال و بزرگان از بدریون را، که آیه‌ای در حق آنان نزول یافته و پیامبر ﷺ آنان را تمجید کرده، پایمال شود؟ تنها عذری که برای خلیفه می‌تراشند این بوده که او مجتهد بوده همان حریه زنگ‌خورده مکتب خلفاء که برای اغوا و فریب ساده‌لوحان امت مسلمان همواره به کار گرفته شده است.

### عثمان و عمار یاسر

بلاذری به روایت از ابو منصف می‌نویسد: در بیت‌المال مدینه صندوقچه‌ای بوده که در آن جواهرات و زینت‌آلات نگهداری می‌شد. عثمان از آن‌ها برمی‌داشت و برخی اعضای خانواده‌اش را می‌آراست. مردم بر او اعتراض کردند و سخن تند گفتند طوری که او را به خشم آوردند و سخنرانی کرد و گفت: ما هرچه احتیاج داشتیم از این بیت‌المال برمی‌داریم هرچند عده‌ای را خوش نیاید! و دماغ کسانی به خاک مالیده شود علی علیه السلام فرمود: در آن صورت از تو جلوگیری می‌شود و میان تو و آن کار، مانع ایجاد می‌گردد.

عمار گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من اولین کسی هستم که در این خصوص دماغم به خاک مالیده شود. عثمان نام مادر او را به زشتی برد و دشنام داد و گفت تو به من جرأت می‌کنی؟! و دستور داد عمار را گرفتند و بازداشت کردند. عثمان او را آنقدر زد که او از حال رفت. سپس بیرون آوردند و به منزل ام‌سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بردند. او ظهر و عصر و مغرب نتوانست نماز گزارد. وقتی به هوش آمد وضو گرفت و نماز خواند و گفت: سپاس خدا راست و این اولین روزی نیست که ما در راه خدا آزار می‌بینیم. هشام‌بن ولیدن مغیره مخزومی که با عمار یاسر هم‌پیمان بود برخاست و گفت: ای عثمان! از علی علیه السلام به سبب طالبیان و هاشمیان، پروا داشتی اما

به ما جسارت کردی، برادرمان را چنان زدی که نزدیک بود تلف شود. آگاه باش اگر او بمیرد مردی بزرگ از بنی امیه را به جای او خواهم کشت. عثمان گفت: ای پسر زن قسریه تو اینجا بوده‌ای؟ او گفت: مادر و مادر بزرگ من هر دو قسریه‌اند (عشیره‌ای از قبیلهٔ بحلبیه) عثمان به او هم ناسزا گفت و بیرونش کرد. او هم نزد ام سلمه آمد و دید او برای عمار به خشم آمده است. خبر به گوش عایشه رسید، او نیز خشم کرد و رشته مویی از موهای پیامبر ﷺ و جامه و کفشی از پیامبر را نشان داد و گفت چقدر زود، سنت پیامبرتان را ترک کردید. این مو، جامه و کفش او هنوز کهنه و فرسوده نشده‌اند. عثمان آنچنان به خشم آمد که نمی‌دانست چه می‌گوید در مسجد سروصدا به هم پیچید. مردم سبحان الله، سبحان الله می‌گفتند.

عمرو بن عاص به سبب این که عثمان او را از حکومت مصر برکنار کرده و عبدالله بن سعد پسر ابی سرح را به جای او حکم بخشیده بود، با عثمان قهر بود و از همهٔ مردم بیشتر تعجب می‌کرد و سبحان الله می‌گفت.

به عثمان گزارش دادند که هاشم بن ولید همراه مخزومیان نزد ام سلمه رفته و او برای جریان عمار عصبانی است. عثمان به ام سلمه پیغام داد که این چه اجتماعی است؟ ام سلمه در جواب گفت: <sup>۱</sup> ای عثمان رها کن، مردم را به کارهایی که خوش ندارند،

۱. الانساب؟؟؟/۵ و ۴۸ و ۸۸ و ۴۹ و ابن ابی الحدید ۲۳۹/۱ و استیعاب ۴/۴۲۲

و اداری مکن. مردم این رفتار زشت عثمان را دربارهٔ عمار محکوم کردند و به شدت لب به اعتراض گشودند.

علامه امینی رحمته الله به نقل از ابن قتیبه قضیه را به طور مفصل نقل کرده و به یازده مورد از خلافاکاری های عثمان اشاره کرده از جمله: ساختن هفت خانه در مدینه برای خود خانه ای برای همسرش نائله و خانه دیگری برای عایشه دختر خود و دیگر اعضای خاندان خود، دادن پست های مهم حکومتی به پسرعموهایش از بنی امیه، تعطیل کردن حدود الهی، تعیین چراگاه های اختصاصی برای خود، اعطای بخشش ها و مستمری ها برای کسانی که نه از صحابه بودند نه در راه خدا جنگ کرده و از اسلام دفاع کرده بودند، خلفای پیشین با چوبدستی و خیزران، تنبیه می کردند، اما عثمان آن را به تازیانه و نواختن شلاق به پشت مردم، تغییر داد.

عمار و چند تن از یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله نامه ای نوشته و این امور را یادآور شدند و گفتند اگر دست برنداری شورش خواهیم کرد. عمار نامه را به دست عثمان داد و او آغاز آن را خواند و گفت در میان اصحاب، تو جرأت بدان کار کردی؟ عمار گفت: چون من خیرخواه ترین شما هستم. گفت دروغ گفתי ای پسر سمیه؛ عمار گفت: من پسر سمیه و پسر یاسر هستم؛ عثمان به خدمتکاران خود فرمان داد او را خوابانند و او چکمه به پا بر شکمش رفت و آن قدر زد که او دچار پارگی فتق شد و از حال رفت؛ عمار پیرمردی ناتوان بود.

به نقلی دیگر، در فراهم کردن آن نامه عمار یاسر، مقداد بن اسود و ده تن دیگر شرکت داشتند. وقتی خواستند نامه را به دست عثمان دهند، همه آنها از ترس فرار کردند. فقط عمار ماند، او آمد در زد و اجازه خواست. فصل سردی بود. عمار وارد شد. مروان و بعضی خویشاوندان عثمان از بنی امیه هم حضور داشتند. عثمان گفت: تو چطور جرئت کردی این کار را انجام دهی؟ مروان گفت: ای امیر این برده سیاه پوست (یعنی عمار) مردم را بر ضد تو می شوراند. اگر او را بکشی ریشه را خشکانده ای. عثمان فرمان داد او را بزنید. آنان درحالی که خود عثمان هم بود، عمار را زدند تا دچار فتق شد و از حال رفت او را کشانده و به بیرون خانه انداختند. ام سلمه همسر پیامبر ﷺ دستور داد او را به خانه وی ببرند....

عثمان برای انجام نماز ظهر بیرون آمد و در مسجد با علی علیه السلام که بیمار و با دستمال سر خود را بسته بود روبه رو شد عثمان گفت: ای ابوالحسن به خدا قسم نمی دانم مرگ تو را بخواهم یا حیات تو را...

با ما یا آشتی باش یا در جنگ ما را میان آسمان و زمین پا در هوا نگاه ندار...

علی علیه السلام فرمود: همه این سخنان تو، جواب دارد اما اینک حال من مساعد نیست، و تنها کلام بنده صالح را می خوانم:

﴿فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون﴾<sup>۱</sup>:

پس صبری زیبا باید پیشه کرد و خدا درباره آنچه توصیف می‌کنید، یاری‌رسان است.

این قصه به صورت‌های مختلف و با اندکی تفاوت در کتب تاریخ و حدیث آمده است.

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: این رفتار خلیفه و عملکردهای او با مردی است که قرآن درباره اطمینان او در پرتو ایمان و رضای او در لحظه‌های شب در حال سجده و قیام که از آخرت بیمناک است، نزول یافته و او نخستین کسی است که در خانه خود مسجد و نمازخانه فراهم کرده و خدا را در آنجا می‌پرستید.<sup>۲</sup> او مردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراوان او را تعریف و ثنا گفته و با تأکید، از بغض و دشمنی‌اش و اهانت و ناسزاگویی وی منع فرموده است و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را بزرگ می‌داشتند و کسی که او را آزار رسانده و به خشم برآورد، دشمن می‌داشتند و از سویی از عمار چیزی جز رضای خدا و رسول او و خشم برای خدا و رسول او و فریاد زدن بر سر ظالم و ایستادن در برابر باطل - مردم خوش داشته باشند یا نه - چیزی دیگر نقل نشده است.

عمار کسی بود که رسول خدا بر خاندان او می‌گذشت و به آنان که مورد شکنجه قریش مشرک بودند می‌فرمود: شکبیا

۱. یوسف/۱۸.

۲. طبقات ابن سعد ۳/۱۷۸ لیدن و...

باشید ای خاندان یاسر که وعده‌گاه شما بهشت است. این روایت به طریق عثمان بن عفّان و جابر و دیگران با الفاظ متفاوت نقل شده است و این آغاز زندگانی عمّار بود تا اواخر عمرش که گروه یاغی و متجاوز او را به شهادت رساندند و پیامبر ﷺ چنان پیشگویی فرموده بود: «و یحک یابن سمیّة تقتلک الفئة الباغیة» و فرمود کشنده عثمان در آتش است.

علامه امینی رحمته الله در این مورد دوازده روایت با تعبیرهای متفاوت و نزدیک به هم آورده است.<sup>۱</sup>

### عمّار در قرآن کریم

عمّار یاسر با آن آغاز و پایان پسندیده زندگانی خود در این میان، موردستایش ذکر حکیم است. آیه نخست:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءُ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ...﴾<sup>۲</sup>

آیا آنکه در ساعت‌های شب در حال سجده و قیام با فروتنی به طاعت مشغول است و از آخرت بیم دارد و...

مفسران گفته‌اند، آیه در شأن عمّار یاسر نازل شده است.<sup>۳</sup>

آیه دوّم، مفسّران آیه پنجاه و دوّم سورة انعام را در شأن عده‌ای، از جمله عمّار یاسر دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

۱. ر. ک. : طبقات ابن سعد ۳/۱۸۰

۲. زمر/۹.

۳. تفسیر زمخشری ۳/۲۲؛ تفسیر قرطبی ۱۵/۲۳۹

۴. درّ منثور ۵/۳۲۳.

آیه سوم، جمعی از حافظان گفته‌اند:

﴿...أَلَا مَنْ أَكَرَهُ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...﴾<sup>۱</sup>

مگر کسی که وادار شود (کفر به زبان آورد و دل او باایمان، آرام باشد.

در شأن عمار نازل گشته است.<sup>۲</sup> ابن حجر می‌گوید: همه اتفاق‌نظر دارند که شأن نزول آیه مزبور، عمار یاسر است و مفسران داستان شکنجه مادر و پدر و عمار و صهیب و خباب و سالم را به تفصیل آورده‌اند و به سخن رسول الله ﷺ پرداخته‌اند که فرمود: عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است.<sup>۳</sup>

آیه چهارم:

﴿أَفَمِنْ وَعْدِنَا وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا...﴾<sup>۴</sup>:

۱. نحل/۱۰۶

۲. اسباب النزول واحدی ص ۲۱۲، تفسیر بیضاوی ۶۸۳/۱ و بسیاری دیگر.

۳. تفسیر طبری ۱۲۲/۱۴ همان ۱۸۰/۱۰

۴. قصص/۶۱.

آیا کسی را که وعده نیکو دادیم و او دیدارکننده آن است با کسی که او را از متاع زندگانی مادی بهره‌مند ساخته‌ایم و سپس در روز رستاخیز از احضارشدگان است برابر می‌باشد؟!<sup>۱</sup>

این آیه در حق عمّار یاسر و ولیدبن مغیره نازل شده است.<sup>۲</sup>

آیه پنجم:

﴿أومن كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشي به في الناس...﴾<sup>۳</sup>

آیا کسی که مرده بود ما او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه می‌رود. این آیه نیز در شأن عمّار یاسر نازل شده است.<sup>۴</sup>

### مدیث‌های نبوی در ستایش عمّار

علّامه امینی رحمته الله پانزده حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان جلالت و مقام بلند عمّار آورده است، از آن جمله است: عمّار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است؛ و آتش را نسزد که از اندام او چیزی را

۱. تفسیر شربینی ۱۰۵/۳ و ...

۲. تفسیر زمخشری ۳۸۶/۲ و ...

۳. انعام/۱۲۲.

۴. تفسیر شوکانی ۱۵۲/۲ و ...

بسوزاند. عَمَّار با حق و حق با عَمَّار است با هم می‌گردند و کشته‌اش او در آتش است. هرگاه مردم دچار اختلاف شدند، پسر سمیه با حق همراه است. بهشت به دیدار چهار تن مشتاق است: علی بن ابی طالب، عَمَّار یاسر، سلمان فارسی و مقداد. روزی عَمَّار به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شد؛ پیامبر ﷺ او را مرد پاک و پاکیزه نام برد و فرمود: عَمَّار، مردم را به سنت فرا می‌خواند و مردم او را به سوی آتش فرا می‌خوانند. هر کس عَمَّار را دشمن بدارد خدا او را دشمن می‌دارد و هر کس عَمَّار را ناسزا گوید، آن ناسزا به خود او برمی‌گردد؛<sup>۱</sup> عَمَّار هرگاه میان دو کار مخیر گردد، کاری را انتخاب می‌کند که به حق نزدیک‌تر است. به حذیفه گفتند: عثمان کشته شد چه کنیم؟ گفت با عَمَّار باشید. گفتند او از علی عیسی‌علیه السلام جدا نمی‌شود؟ حذیفه گفت: حسد برای جسد هلاک‌کننده‌ترین است. نزدیکی عَمَّار با علی عیسی‌علیه السلام شما را می‌رهاند. به خدا سوگند علی از عَمَّار بافضیلت‌تر است، به فاصله خاک تا ابر آسمان‌ها و عَمَّار از نیکان است.<sup>۲</sup>

عَمَّار این‌گونه است و پس از ملاحظه، آیه‌های قرآنی و احادیث نبوی در جلالت شأن او، آیا سزاوار بود با وی چنان رفتارهای زشت، یکی پس از دیگری، صورت گیرد؟ اگر

۱. تفسیر آلوسی ۲۳۷/۱۴ و...

۲. کنز العمال ۷۳/۷، و رک الغدير ۲۴/۹-۲۸.

می‌پندارند که آن کارهای خلیفه، ادب کردن و تنبیه خطاکار بوده، مگر نه آنست که تنبیه و ادب کردن در برابر بی‌ادبی، زورگویی و ضدیت با شریعت مطرح است، دامن عمار که از این تهمت‌ها به دور بوده است. وانگهی افرادی مانند عبیدالله بن عمر و حکم بن ابی‌العاص و مراوان بن حکم و ولید بن عقبه و سعید بن عاص و امثال آن‌ها که زندگانی‌شان پر از فساد و تباهی بوده و بارها مستحق کیفر بوده‌اند؛ آیا خلیفه آن‌ها را تنبیه و ادب کرده است؟! شما اگر در رفتارهای عثمان، دقت کنید خواهید دید که او در اصل برای هیچ عنصر سالم و صالحی، ارزشی قائل نبوده است که به شمه‌ای از رفتار و سخنان او با علی علیه السلام اشاره کردیم.

دوستان عثمان می‌پندارند که او قرآن تلاوت می‌کرده، آیا او در آیه تطهیر و آیه مباهله و امثال آن‌ها درنگ می‌کرد و یا غافلانه از کنار آن‌ها می‌گذشت؟

من نمی‌دانم ابن حجر و ابن کثیر با چه منطقی از خلیفه دفاع می‌کنند، و با مصلحت‌اندیشی اجتماعی و اسلامی و با چه ملاکی؟ بدون تردید اگر عثمان به نصایح و خیراندیشی‌های امیر مؤمنان علیه السلام گوش می‌داد ابهت خلافت را نمی‌شکست و خود را به بن‌بست نمی‌انداخت که خلاصی از آن برایش ناممکن گردد.

«ناگزیر، خدا آنچه را که آن‌ها پنهان می‌دارند و یا آشکار می‌سازند، می‌داند».<sup>۱</sup>

«اینان دنیای دم دست را دوست داشته و روز سنگین و سختی را در پیش دارند.»<sup>۲</sup>

### تباعد صالحان کوفه به شام توسط خلیفه

آنگاه که عثمان ولیدبن عقبه را از حکومت کوفه برکنار کرد، و سعیدبن عاص را به‌جای او گماشت؛ به او دستور داد با مردمان سازگاری کند. به همین دلیل، او با قاریان و چهره‌های برجسته کوفه مجالس انس برقرار کرد؛ از جمله آنان: مالک‌بن حارث اشتر نخعی، زید و صعصعه پسران صوحان، حرقوص‌بن زهیر سعدی، جندب‌بن زهیر ازدی، شریح‌بن اوفی، کعب‌بن عبده نهدی و... بودند. روزی پس از نماز عصر، از سواد (دشت حاصلخیز عراق) و بخش کوهستانی آن سخن به میان آمد. آنان بخش سواد و دشت را ترجیح می‌دادند و گفتند در دشت آن می‌روید که در کوهستان می‌روید اما نخل اختصاص به سواد و بخش دشت دارد.

رئیس امنیت وقت، عبدالرحمن‌بن خنیس، گفت: دوست داشتم آن دشت از آن امیر (سعیدبن عاص) می‌بود؛ البته برای او بهتر از آن‌هم هست. اشتر به او گفت: برای امیر جایی بهتر آرزو

۱. نحل/۲۳.

۲. انسان/۲۷.

بکن، لیکن اموال و زینت‌های ما را برای او آرزو مکن. عبدالرحمن در جواب گفت: این آرزوی من چه ضرر و زیانی به تو دارد که چهره درهم می‌کشی؟! در اینجا سعیدبن عاص عصبانی شد و گفت: سرزمین سواد، بوستانی برای قریش است؛ اشتر گفت: زمین‌هایی را که خدا در پرتو نيزه‌ها و شمشیرهای ما نصیب کرده برای خود و خویشاوندانت قرار می‌دهی؟! به خدا قسم اگر کسی چنان تصمیمی داشته باشد ضربتی می‌خورد که سرنگون می‌گردد و خوار می‌شود. اشتر با عبدالرحمن بن خنیس درگیر شد، ولی جدایشان کردند.

سعیدبن عاص موضوع را به عثمان نوشت و گفت باوجود اشتر و یاران او که قاریان خوانده می‌شوند و مردمانی نابخرداند، من مالک کوفه نیستم. عثمان هم نوشت آنان را به شام تبعید کن. به اشتر نیز نوشت: می‌بینم تو در دل چیزی پنهان داری که اگر آن را آشکار سازی خون تو حلال می‌شود و به گمانم تو دست‌بردار نخواهی شد تا ضربتی بخوری که پس از آن، زنده نمانی و تا نامه من به تو رسید به‌سوی شام راه بیفت که تو مردم را چنان تباه کرده‌ای که از هیچ خیانتی دریغ ندارند.

پس از آن، اشتر و همهٔ دوستان انقلابی او، که برخی را نام بردیم و تعداد آن‌ها به دوازده تن می‌رسد، به شام تبعید شدند. آنان در دمشق گرد آمدند و بر عمروبن زراره وارد شدند.

معاویه در ابتدا، نکویی کرد و آنان را گرمی داشت؛ اما بعدها میان او و اشتر، سخنان تندی ردوبدل شد، و معاویه دستور داد او را زندانی کنند. عمرو بن زراره برخاست و گفت اگر او را حبس کنی، کسانی هستند که مانع شوند. معاویه، عمرو را نیز زندانی کرد و ...<sup>۱</sup>

علامه امینی، صورت مفصل و طولانی از بدعت‌های عثمان را آورده و آنگاه برخورد سعید بن عاص در کوفه و معاویه در شام با آن مردمان صالح تبعید شده را یاد کرده است.

معاویه در یک سخنرانی به برتری قریش در میان عرب و لزوم اطاعت از حکام قرشی را تأکید کرد. صعصعه جواب او را داد و معاویه به سخنوری او اعتراف کرد؛ لیکن او را به بی‌خردی و انقلابی‌گری متهم ساخت و کار آنان با معاویه به آنجا کشید که با وی درگیر شدند. ریشش را گرفتند و معاویه گفت: اینجا کوفه نیست، اگر شامیان از این رفتار شما آگاه شوند برای شما بد می‌شود. آنگاه معاویه طی نامه‌ای به عثمان از دست تبعیدی‌ها، شکایت کرد و عثمان دستور دارد آنان را دوباره به کوفه و نزد سعید بن عاص برگرداند. معاویه در نامه‌اش نوشت: مردمانی بر من وارد شده‌اند که نه عقل درستی دارند و نه دیندار می‌باشند فقط به دنبال آشوب هستند. به گزارش مدائنی آنان در شام با معاویه

۱. انساب، بلاذری ۳۹/۵-۴۳.

جلسات فراوان داشتند و سخنان زیادی میان آنان ردوبدل می‌شد. از جمله صعصعه با وی درگیری‌های کلامی تندی داشته است و پس از ورود مجدد به عراق و کوفه باز به افشاگری پرداختند و سعیدبن عاص طی نامه‌ای به عثمان از آنان اظهار دلگیری کرد و عثمان دستور داد آنان را به حمص نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید تبعید کند و آنان عبارت بودند از: اشتر، و ثابت بن قیس، و کمیل بن زیاد، و زیدبن صوحان و برادر او صعصعه، و جندب بن زهیر، حبیب بن کعب و عروقه بن جعد و عمرو بن حمق خزاعی.

عثمان نامه‌ای هم به اشتر و یاران او نوشت: من شما را به حمص تبعید کردم تا این نامه مرا دریافتید حرکت کنید و شما نمی‌توانید به اسلام و مسلمانان آسیب برسانید.

وقتی اشتر نامه را خواند، گفت: خدایا، عذاب خود را بر بدرفتارترین نسبت به امت و بر گناهکارترین، نازل فرما و اشتر و یاران او به‌سوی حمص راه افتادند.

به روایت واقدی، عبدالرحمن بن خالد پسر ولید چند روزی آنان را اسکان داد و برایشان طعام فراهم کرد. اما بعد لب به سخنان ناروا بر آنان گشود: ای فرزندان شیطان، شیطان حسرت خورده و از کردارش پشیمان؛ اما شما همچنان در گمراهی و شورش‌گری‌تان باقی هستید. خدا عبدالرحمن را کیفر کند اگر شما را اذیت نکند من نمی‌دانم شما عرب هستید یا عجم؟ آیا با من نیز آن‌گونه سخن می‌گویید که با

معاویه گفتید؟ من پسر خالد بن ولید هستم که تجربه‌ها او را کارآزموده کرده، و من پسر کسی هستم که چشم ارتداد را درآورده‌ام و...<sup>۱</sup>

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: عظمت شخصیت و صلاح و تقوای این چند تن، که مورد اتفاق همگان است، کافی بود که خلیفه و کسان او، آنان را از خانه و کاشانه خود آواره نسازند و از شهری به شهری تبعیدشان نکنند؛ نه آن‌که به سعایت و گزارش دروغ آن جوان هرزه اموی (سعید) این‌گونه رفتار کنند. قرآن فرمود:

هرگاه شخص فاسق و نابکاری به شما خبری آورد آن را تحقیق کنید مبادا از روی جهالت و نادانی با مردمی برخوردی کنید و برکرده خویش پشیمان گردید.<sup>۲</sup>

خلیفه باید بر اساس رهنمود این آیه، عمل می‌کرد و در آن زمینه تحقیق می‌کرد. اما محبت خاندان اموی او را کور و کر ساخته و چشم و گوش بسته با آن بزرگان، برخوردهای اهان‌آمیز، تند و خارج از نزاکت اخلاقی پیش گرفت.

ما در اینجا مختصری از شرح احوال آنان را بر اساس کتب معتبر می‌آوریم و با مقایسه آن‌ها، رفتار خلیفه و

۱. تاریخ طبری ۸۸/۵-۹۰ و الکامل ۵۷/۳-۶۰ و تاریخ ابی الفداء ۱۶۸/۱، حوادث

سال ۳۳.

۲. حجرات/۶.

کارگزاران اموی نسب او را، محک می‌زنیم

### مالک اشتر

مالک بن حارث اشتر، پیامبر اعظم ﷺ را درک نموده و همه وی را ستایش کرده و هیچ‌کس به او ایراد نگرفته است. مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام وقتی او را به استانداری مصر، مأمور ساخت، در نامه‌ای به اهالی مصر چنین نوشت: من بنده‌ای از بندگان خدا را به‌سوی شما فرستادم که به روزگار ترس و خطر، نمی‌خواهد و نمی‌آساید و در ساعت‌های خوف، روی از دشمنان برنمی‌تابد. او بر نابکاران از آتش سوزان، سخت‌تر است و مالک پسر حارث است و جایی که حق باشد از او بشنوید و فرمانش را ببرید که او شمشیری از شمشیرهای خداست که لبه‌اش کند نشود ضربتش از کارآیی نمی‌افتد اگر او دستور حرکت داد، حرکت کنید و اگر گفت: بمانید، بمانید که اقدام و حرکت او، عقب‌نشینی و جلو تاختن او هر دو به امر من است.<sup>۱</sup> امیرمؤمنان علیه السلام همچنین در نامه‌ای به برخی از امیران ارتش خود چنین می‌نویسد: مالک اشتر را بر شما و همه کسانی که تحت فرمان شما هستند، فرمانده کردم. از او بشنوید و فرمان‌بردار باشید. او را همچون زره و سپر برای خود قرار دهید که بیم سستی و لغزش برای او نیست. اقدام

---

۱. تاریخ طبری ۵۵/۶، نهج البلاغه ۶۱/۲، شرح ابن ابی الحدید ۳۰/۲، این موضوع را شعبی به طریق دیگر از صعصعه پسر صوحان و به شکلی متفاوت، گزارش کرده است.

او به هنگام بوده و به جا دست نگاه می‌دارد.

ابن ابی الحدید این ستایش علی علیه السلام (را درباره مالک) مختصر و مفید خوانده و سخنی رسا دانسته است.

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر از مالک چنین یاد می‌کند: مردی که ما به استانداری مصر برگزیده بودیم برای ما خیرخواه و برای دشمن، سرسخت بود. اجل مهلتش نداد و مرگ به سراغ او آمد. ما از او راضی هستیم، خدا از او راضی باشد، و پاداش چند برابر به وی عطا فرماید و اقامتگاه او را نیکو گرداند.<sup>۱</sup>

علی امیر مؤمنان علیه السلام وقتی خبر مرگ اشتر را دریافت، گفت: *انالله و انا الیه راجعون: ما برای خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.* سپاس برای خدای پروردگار جهانیان است. خدایا پاداش این مصیبت را از تو می‌خواهم که مرگ او از مصیبت‌های روزگار است. آنگاه فرمود: خدا مالک را رحمت کند او وفا کرد و مرگ او فرا رسید و به لقای پروردگارش شتافت...<sup>۲</sup>

عده‌ای از مشایخ قبیله نزع پس از وفات و شهادت مالک، حضور امیر مؤمنان رسیدند و دیدند که حضرت بی‌تابی می‌کند و در مرگ وی افسوس می‌خورد. سپس فرمود: خدا به مالک خیر فراوان عطا کند. چه مالکی؟ هرگاه بخشی از کوه بود

۱. نهج البلاغه ۵۹/۲ و کامل ابن اثیر ۱۵۳/۳.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۲۹/۲، و ۲۳۹، لسان العرب ۳۳۶/۴، و تاج العروس ۴۵۴/۲.

قطعه‌ای عظیم بود و اگر تخته‌سنگی بود، بسیار سخت بود؛ مرگ تو جهانی را درهم کوبید و عده‌ای را شاد کرد، گریه‌کنندگان، بر شخصیتی مانند مالک باید بگریند. آیا کسی مثل و مانند مالک وجود دارد؟!

درجایی دیگر فرمود: مالک برای من، آنگونه بود که من برای رسول خدا ﷺ بودم.

معاویه پس از شهادت مالک اشتر در میان مردم به پا خاست و سخنرانی کرد: علی علیه السلام را دو دست بود؛ یکی در جنگ صفین قطع شد و او عمّار یاسر بود، دومی نیز امروز بریده شد و او مالک اشتر بود.<sup>۱</sup> این بنده آزادشده چه وقیح، گستاخ و بی‌شرم است که از مرگ و براندازی نیکان اظهار خرسندی می‌کند و از شادی در پوست خود نمی‌گنجد. پیشتر نیز رسول خدا ﷺ درباره خاکسپاری ابوذر فرموده بود: یکی از شما (یاران) در بیابانی خواهد مرد و گروهی از مؤمنان فرارسیده، او را به خاک می‌سپارند. آری او مالک اشتر بود که با جمعی از مؤمنان کوفی فرا رسید و ابوذر را به خاک سپردند. رسول خدا ﷺ در این کلام ایمان مالک را گواهی می‌کند. اما ابن حجر کوردل در الصواعق، او را به خروج از دین و بی‌خردی متهم ساخته و بر او لعن و نفرین می‌کند؛ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ آیا ابن حجر نمی‌داند که خدا برای هر انسان فرشته‌ای گماشته

۱. تاریخ طبری ۲۵۵/۶، و...

که سخنان او را ثبت و ضبط می‌کند!<sup>۱</sup>

### زید عبدی پسر صوحان

زید بن صوحان عبدی که مشهور به زید نیک‌کردار است. او محضر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را درک کرده. تراجم نگاران از صحابه، او را فاضل و دیندار توصیف کرده‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف او فرمود: هر که می‌خواهد کسی را ببیند که قسمت‌هایی از اعضای بدن او، پیش از او به بهشت در می‌آید، زید را نام برید. همچنین نقل است که روزی او سوار بر اسب می‌شد؛ عمر برای او رکاب گرفت و به حاضران گفت با زید و برادران و یاران او، چنین کنید.<sup>۲</sup>

زید شب‌ها به نماز برمی‌خاست و روزها را روزه می‌گرفت. شب‌های جمعه بیدار می‌ماند. او در جنگ جمل به شهادت رسید. او وصیت کرد، وی را با لباس خونین دفن کنند و فقط چکمه از پایش بیرون آورند.<sup>۳</sup>

عقیل به معاویه گفت: زید و برادرش دو نه‌ری هستند که آب‌ها در آن روانند و تشنگان به آن پناه جویند. آن دو مرد در راه حق استوارند و هیچ شوخی‌بردار نیستند.<sup>۴</sup> زید مردی،

۱. رک: الغدير ۴۱/۹ و مستدرک ۳۳۷/۳.

۲. تاريخ ابن عساکر ۱۱/۶-۱۳ و بهجة المحافل ۲۳۷/۲ و...

۳. شذرات الذهب ۴۴/۱.

۴. روح الذهب ۷۵/۲.

کم حرف بود. به جا سخن می گفت، نیکان با او مأنوس و بدان از وی به دور بودند و او اهل بهشت بوده است.<sup>۱</sup>

### صعصعه عبدی پسر صوحان

او برادر زیدبن صوحان است. در معجم های صحابه از او یاد شده و در زمان رسول خدا ﷺ اسلام گزید. لیکن با رسول الله ﷺ دیدار نکرد. او سروری شیواسخن و خطیبی دیندار بود. شعبی می نویسد: من سخنرانی را از او آموختم. او با عثمان گفتمان ها و با معاویه درگیری هایی داشته است.<sup>۲</sup> روزی ابوموسی اشعری مال فراوانی - یک میلیون درهم - نزد عمر آورد و تقسیم کرد و چیزی باقی ماند و اختلاف شد که آن را چه کنند؟ او از مردم نظر خواست. صعصعه که پسر جوانی بود برخاست و گفت ای امیر شما درباره چیزی با مردم رایزنی کنید که حکم آن در قرآن نیامده است؛ اما آنجا که قرآن رهنمود دارد چه جای مشورت است. آن مال را آنگونه که قرآن گوید تقسیم کنید و عمر آن را باز بین مسلمانان توزیع کرد.<sup>۳</sup>

### جندب بن زهیر

او صحابی بزرگواری است که تراجم نگاران شرح احوال او را آورده اند. او در دو جنگ جمل و صفین در رکاب

۱. الغدير ۴۳/۹.

۲. تاريخ ابن عساکر ۴۲۴/۶-۴۲۷، و...

۳. رک: طبقات، ابن سعد و ...

امیرالمؤمنین علیه السلام موفقیت‌های پسندیده‌ای داشته است.

### کعب بن عده

بلاذری او را فردی زاهد و پارسا برشمرده است.

### عدی بن حاتم طائی

او آن صحابی بزرگواری است که در سال هفتم هجرت به حضور رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید. او از راویان صادق و مورد وثوق است. احادیث او را صاحبان صحاح ششگانه آورده‌اند. عمر بن خطاب آنگاه که عدی پرسید ای امیر مرا می‌شناسی، وی را ستایش کرد، و گفت: آری. به خدا سوگند تو را می‌شناسم. خدا تو را به شناخت نیکو، کرامت بخشید، تو را می‌شناسم که ایمان آوردی درحالی‌که دیگران کافر بودند. تو به معرفت حق رسیدی، درحالی‌که دیگران منکران بودند. هنگامی که دیگران خیانت کردند، تو وفا گزیدی و ایمان آوردی و آنگاه که دیگران پشت کردند، تو روی آوردی. اولین صدقه و زکاتی که در سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران او لبخند شادی به وجود آورد، صدقه‌ای بود که تو از قبیله‌ات «طی» آوردی.<sup>۱</sup>

شگفت‌ترین تحریف در تاریخ آن‌که نوشته‌اند عدی بن حاتم و برخی دیگر کوفه را رها کرده و در قرقیساء سکونت نمودند و گفتند: ما در شهری نمی‌مانیم که در آن، عثمان را

۱. مسند، احمد ۴۵/۱ و...

ناسزا گویند! درحالی که کوفیان، علی را مورد ناسزا قرار دادند و تحریف گران نام‌ها را جابه‌جا کردند.<sup>۱</sup>

### مالک بن حبيب

او زمان پیامبر ﷺ را درک کرده و در شمار صحابه است.

### يزيد بن قيس أرحبي

او هم صحبتی با پیامبر ﷺ را درک کرده و در قبیله خویش، رئیسی بزرگ و باعظمت بود. وقتی که مردم کوفه بر ضد عثمان شوریدند. قاریان کوفه، او را به امیری خود برگزیدند. او با علی ع در همه جنگ‌ها همراه بود و علی ع او را رئیس امنيت کوفه کرد و سپس والی‌گری اصفهان، ری و همدان را به او سپرد. برای او در صفین، موقعیت‌ها و دلاوری‌هایی که حکایت از روحیه بالای او دارد. نقل کرده‌اند که نصر بن مزاحم در کتاب «صفین» پاره‌ای را آورده است.<sup>۲</sup>

### عمرو بن حمق خزاعي

پسر حبیب خزاعی، صحابی بزرگوار پیامبر اعظم ﷺ است که حدیث‌هایی از آن حضرت شنیده است و چون به رسول اکرم

۱. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۱/۹۱؛ تهذیب التهذیب ۷/۱۶۷.

۲. صفین، نصر بن مزاحم ۲۷۹ و ...

شیر تقدیم کرد، از دعای رسول خدا ﷺ بهره‌مند شد؛ «اللهم أمتعہ بشبابہ»: خدایا او را از جوانی‌اش بهره‌مند ساز. او هشتاد سال عمر کرد در حالی که هرگز موهای او سپید نشد.

عمرو از یاران حजरین عدی بود و ابن اثیر در کتاب «اسد الغابه» می‌نویسد: آرامگاه او در بیرون شهر موصل، زیارتگاهی مشهور و بزرگ است. برای اوّلین بار سعیدبن حمدان پسرعموی سیف‌الدوله و ناصرالدوله پسران حمدان، بر قبر او عمارت ساخت. این امر در سال سیصد و سی و شش، صورت پذیرفت، و به سبب همین بنا، میان شیعه و سنی، آشوبی درگرفت.<sup>۱</sup>

### عروۃ بن جعد

ابو جعد بارقی ازدی، از صحابی‌های مورد رضای پیامبر بوده و صحاح ششگانه حدیث‌های او را آورده‌اند. از جمله حدیث «الخیل معقودة فی نواصیها الخیر...» است:<sup>۲</sup> در پیشانی‌های اسبان، خیر گره‌خورده تا روز قیامت...

### اصعربن قیس

او حضور رسول الله ﷺ را درک کرده است.<sup>۳</sup>

۱. اسد الغابة ۱۰۱/۴.

۲. رک: صحیح بخاری در باب مناقب.

۳. الاصابه ابن حجر ۱۰۹/۱.

### کمیل بن زیاد نخعی

او در میان خویشاوندانش، شریف بود و حجاج به سال چهل و دو او را کشت و ابن حبان او را از راویان موثق برشمرده است.<sup>۱</sup>

### حارث اعور همدانی

او از راویان صحاح چهارگانه است، و فقیه‌ترین مردم زمان خود و داناترین آنان به فرائض بود و آنها را از علی (ع) آموخته است. همه او را ستایش کرده‌اند. کسی در وثاقت او، حرفی ندارد. تنها شعبی - خدا او را سزد - او را به سبب مهر و محبت فراوانش نسبت به علی (ع) کذاب خوانده است! به هر حال نقطه ضعفی از او یاد نکرده‌اند؛ جز گرایش او به علی (ع) که نزد خدا و رسول او نقطه کمال و پسندیده است. این سیزده تن که به اجمال یاد کردیم کسانی‌اند که به دست عثمان و ایادی او آزار و درگیری کشیدند و در میان آنان کسانی مثل کعب بن عبه، ابوذر غفاری، هم تبعید شده و هم کتک خورده است.

جماعتی از قاریان و آموزگاران قرآن از آن جمله کعب به عثمان نامه‌ای نوشتند که سعید بن عاص، درباره اهل تقوا، پارسایی و فضیلت و پاکدامنی، فراوان بدی می‌کند و به شما

سعایت می‌نماید و ما بیم آن داریم که آنچه بر سر ایشان می‌آید، به دست تو باشد؛ چون تو خویشاوندان پدری خود را بر گردهٔ مردم سوار کرده‌ای و اگر ستمگری تو را یاری می‌کند، ستمدیده‌ای هم به تو انتقاد دارد و این تفاوت برخوردها اختلاف کلمه پدید می‌آورد و ما خدا را بر تو شاهد می‌گیریم که گواهی بسنده می‌باشد. تو مادام که اطاعت خدا کنی امید ما هستی. این نامه را کسی امضا نکرد و آن را به دست ابو ربیعہ دادند تا به عثمان برساند. وقتی ابو ربیعہ نامه را به عثمان داد او از اسامی نامه‌نویسان پرسید و او چیزی نگفت. عثمان خواست او را بزند و زندانی کند. علی (امیر مؤمنان) او را از آن کار بازداشت و فرمود او فرستاده‌ای است و برای تو نامه آورده و مسئولیتش را انجام داده است.

اما کعب بن عبهه به‌طور مستقل نامه‌ای به خلیفه نوشت و زیر آن را امضا کرد آن نامه نیز به دست عثمان داده شد او به سعید بن عاص دستور داد، کعب را بیست تازیانه بزند و مستمّری او را به ری حواله دهد (یعنی درواقع محروم سازد). گفته می‌شود پس از آن که عثمان نامهٔ کعب را خواند به سعید فرمان داد کعب را به مدینه اعزام کند و او چنین کرد و عثمان تا او را دید گفت: «شنیدن کی بود مانند دیدن» که او جوانی کم‌سن و لاغراندام بود. عثمان گفت: تو به من حق می‌آموزی درحالی‌که من قرآن می‌خواندم و تو هنوز در صلب پدر

مشرک خود بودی!

کعب گفت: مقام امیرالمؤمنینی برای تو تا زمانی است که بر پیمان وفادار باشی و بر روش پیامبر رفتار کنی و کوتاهی ننمایی. ای عثمان قرآن برای کسی است که به او رسیده و آن را تلاوت کرده و ما در این امر شریک تو هستیم. اما اگر قاری قرآن، بدان عمل نکند، همان قرآن حجّتی بر علیه او باقی می ماند.

عثمان گفت: من گمان نمی کنم که تو بدانی پروردگار تو کجاست؟ کعب گفت: او در کمینگاه است. در اینجا مروان دخالت کرد و گفت، صبر و بردباری شما به اینجا جرئت و جسارت بخشیده است و عثمان فرمان داد جامه از تن کعب درآوردند و بر پشت او بیست تازیانه بزنند و او را به دماوند تبعید کرد. نوشته اند بکیربن حمران مأمور تبعید وی بود وقتی او را به کدخدای محل تحویل می دادند او پرسید این مرد چه کرده که با او چنین رفتار می شود؟ بکیر گفت: او آدم شروری است. آن دهقان چون از کعب پارسایی و عبادت دید گفت: قومی که شرورشان او باشد، مردمان نیکی هستند.

آورده اند که طلحه و زبیر عثمان را نکوهش کردند و او از عمل خویش پشیمان شد و آماده قصاص پس دادن گردید. لیکن علامه امینی رحمته الله علیه چنان کاری را از عثمان متکبر بعید می شمارد و در صحت قصه تردید دارد و در دنباله کلام می گوید:

آیا شما در کارهای این خلیفه در شگفت نیستند که مخالفان او در مرکز خلافت و بقیه مراکز اسلامی، بهترین و شایستگان اُمّت اند؛ اما کسانی که پیرامون او را گرفته‌اند او را بر ضد نیکان می‌شورانند نه حرمت دین و آیین را پاس می‌دارند و نه نام و آوازه خوبی دارند و جملگی دلالتان شرّ و ستم‌پیشگان اموی هستند. آیا نمی‌بینید شلاق او بر پشت صالحان نواخته می‌شود. اما عطا و بخشش‌ها، بر سر آن اوباش پست ریخته می‌شود؟! خلیفه‌ای که باید نمونه‌ای از رحمت و عطف و پروردگار باشد عذابی برای مؤمنان است! من نمی‌دانم جریان چه بوده است؟ آیا شایسته آن نبود که خلیفه برای تحقیق مضمون آن نامه فرد و یا افرادی مورد اطمینان را مأمور بررسی می‌کرد، که در آن نامه جز یاد خدا و بر حذر داشتن خلیفه از تفرقه و جدایی اُمّت چیزی نیامده بود و آنان در نامه مزبور اطاعت از خلیفه را مشروط به اطاعت او از خدا کرده بودند که در اصل هم، چنین بیعتی شکل گرفته و آنان خلیفه را نسبت به کارهای آن جوان مغرور (سعید بن عاص) و سعایت‌های او در حق نیکان، آگاه ساخته بودند پس چرا خلیفه به جای تحقیق در گزارش رسیده، کعب را شلاق زده و او را تبعید کرده است؟! علامه امینی رحمته الله به تحلیل سخنان واهی خلیفه درباره کعب پرداخته و بی‌پایگی آن‌ها را آشکار ساخته است.<sup>۱</sup> و به روایت دیگری از سری کذاب از

---

۱. ر. ک: الغدير ۵۰/۹-۵۲.

شعیب ناشناس، از سیف حدیث‌ساز متهم به کفر اشارت کرده که کعب، نیرنگ‌کار و جادوگر بوده، عثمان به ولیدبن عقبه در آن باره نامه نوشته که اگر موضوع صحت داشته باشد او را ادب کند و ولید او را ادب کرد.

درحالی‌که نامه عثمان به ولید نمی‌تواند صحیح باشد و در هیچ کتاب تاریخی و سیره‌ای نیز نیامده است. شگفت‌تر آنکه اگر نیرنگ و تردستی کعب ثابت باشد، آن در دین مبین تعزیر و تنبیه شرعی دارد. درحالی‌که خلیفه، حدّ شراب برای ولیدبن عقبه شرابخوار، را اجرا نکرده و اقامه حد را امیرالمؤمنین (علیه السلام) به‌جا آورد. وانگهی آن اشعاری که به کعب نسبت داده‌اند خطاب به عثمان است نه ولید پسر اروی بنت کریره است. این‌گونه می‌بینیم دست‌های ناپاکی با تاریخ و بر اساس هوی و هوس بازی کرده به قصد تقرب به صاحبان قدرت روایتی آشفته پدید آورده‌اند.

﴿فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون﴾<sup>۱</sup>

پس رهایشان کن تا در باطل فروروند و به بازی سرگرم باشند تا روزی را دیدار کنند که وعده داده می‌شوند.

### تبعید عامربن عبد قیس

خلیفه، عامربن عبد قیس تمیمی بصری را که مردی زاهد و عابد بود، به شام تبعید کرد. طبری می‌نویسد: مردمانی از

مسلمانان جمع شدند و دربارهٔ پاره‌ای از کارها و عملکردهای عثمان گفتگو کردند. رأی بر این قرار گرفت، کسی را بفرستند و او را آگاه سازند. عامر بن عبدالله تمیمی عنبری را فرستادند، او چون به حضور عثمان رسید چنین گفت: مسلمانان گرد هم آمدند و در کارهای تو نگریستند؛ دیدند خطاهای بزرگی انجام داده‌ای. از خدای عزوجل پروا کن و به‌سوی او برگرد.

عثمان گفت: بنگرید، مردم او را قاری و آموزگار قرآن می‌پندارند. او آمده با من دربارهٔ چیزهای پیش پا افتاده سخن می‌گوید. به خدا قسم که به‌یقین او نمی‌داند خدا کجاست؟

عامر گفت: من نمی‌دانم خدا کجاست؟! عثمان گفت: آری به خدا قسم تو نمی‌دانی خدا کجاست؟!

عامر گفت: به خدا سوگند من می‌دانم خدا کجاست. همانا خدا در کمین تو است.

در این حال، عثمان فرستاد تا معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، سعید بن عاص، عمرو بن عاص و عبدالله بن عامر بیایند، تا با آنان مشورت کند. عثمان گفت: هر شخصی وزیران و خیر اندیشانی دارد و شما وزیران و خیراندیشان و افراد مورد وثوق من هستید. مردم کارهایی کرده‌اند که می‌دانید و از من خواسته‌اند کارگزاران و استناداران خود را برکنار کنم و کارهایی را که خوش ندارند رها کرده به کارهایی که آنان دوست می‌دارند عمل کنم. بکوشید برای من نظر دهید. عبدالله بن عامر به عثمان گفت:

به نظر من آنان را با جهاد مشغول کن، تا رام شوند و تنها به خود بیاندیشند و جز به زخم پشت ستورشان و شپش پوستینشان، فکری نداشته باشند!

سعید بن عاص گفت: جماعت را رهبری است که چون هلاک شود، آن‌ها نیز پراکنده شوند و هرگز اجتماع پیدا نکنند. این درمان ریشه‌ای اما مشکل است. عثمان گفت: این نظر خوبی است؛ لیکن چگونه؟!

معاویه بن ابی سفیان گفت: استانداران و کارگزاران خود را بر اساس کاردانی انتخاب کن. تا از پس مخالفان برآیند؛ من از سوی خودم ضمانت می‌دهم.

عبدالله بن سعد گفت: مردم آزمند را از این اموال بده، دل‌های آنان به سوی تو برمی‌گردد.

عمرو عاص گفت: من می‌بینم تو مردم را به کارهایی واداشته‌ای که میلی بر آن ندارند. تصمیم بگیر میانه‌رو باشی. اگر نمی‌توانی از خلافت کناره بگیر و باز اگر نتوانستی، تصمیمی بگیری پیش برو (هرچه بادا باد).

عثمان گفت: شپشک به پوستین تو افتد. این سخن تو جدی بود؟! او سکوت کرد تا همه رفتند. عمرو عاص گفت: ای خلیفه تو عزیزترین برای من هستی. من دیدم این سخنان پخش شده و به گوش مردم خواهد رسید، خواستم سخن من به گوش آن‌ها برسد و به من اعتماد کنند. آنگاه من از شما بدی را برطرف کنم.

عثمان استانداران را با فرمان سخت‌گیری بر مردم به محل مأموریت خود گسیل کرد و به آن‌ها دستور داد مردم را دسته‌دسته به جنگ بفرستند و مستمری‌ها را قطع کنند تا احساس نیاز نمایند. بلاذری، از ابومخنف روایتی متفاوت درباره عامر بن قیس تمیمی دارد.<sup>۱</sup>

نوشته‌اند عثمان، عامر بن قیس را به شام تبعید کرد و معاویه او را در کاخ سبز پذیرفت. او کنیزی را نزد او فرستاد تا از حال او جويا باشد. پسر قیس همه شب را به عبادت می‌پرداخت و از طعام معاویه چیزی نمی‌خورد، فقط پاره‌ای نان خشک که همراه داشت به آب می‌زد آن را می‌خورد و از آن آب می‌نوشید...<sup>۲</sup>

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: آن روز، چه منظره شگفتی بود! مردمان شایسته، همه در رنج و عذاب بودند یکی زیر شکنجه بوده و دیگری در سیاه‌چال زندان انداخته شده و سوئی زیر کتک، دنده‌اش خرد می‌شد و چهارمی از شهری به شهری دیگر تبعید گشته و مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گرفت. همه این‌ها به‌خاطر آن بود که آنان برای حق به خشم آمده بودند و نهی از منکر می‌کردند. خلیفه به‌جای این

۱. الانساب، بلاذری ۵/۴۳ و ۵/۵۷؛ طبری ۵/۹۴؛ کامل، ابن اثیر ۳/۶۲؛ تاریخ ابن خلدون ۳۹۰/۲.

۲. الاصابه ۳/۸۵؛ معارف ابن قتیبه ۸۴/ و ۱۹۴...

رفتارها می‌توانست محفلی فراهم آورد و به موضوعات رسیدگی کند و سرانجام به تفاهم برسند اما...

تفاهم چگونه؟ خلیفه را بنگرید کعب او را به تقوا و خوف خدا فرا می‌خواند؛ اما خلیفه کلام او را ناچیز می‌شمارد و او را مورد استهزاء قرار می‌دهد یا به سخن‌چینی مثل حمران بن ابان گوش فرا می‌دهد که خود شاهد عمل به فحشای او بوده است. در مورد شکایت مردم از ولید بن عقبه، حمران را به کوفه فرستاد تا تحقیق کند و ولید به او رشوه داد. وقتی به مدینه نزد عثمان آمد، شهادت دروغ داد و ولید را ستایش کرد که داستان طولانی است.

همین حمران بن ابان را به سبب انجام فسق و فجور تبعید کرد؛ لیکن برای او خانه فراهم آورد تا در آنجا به زندگی خود سامان دهد، درحالی‌که ابوذر غفاری، آن یار صادق و مورد تصدیق پیامبر را در ربذه، درجایی بدون سایه‌بان فرود آورد. این، نشان از پستی دنیا در نزد خداست.

آیا زهد و پارسایی عامر بن قیس که زبانزد کاروان‌ها و مردمان شهرها و دیارها بود بر خلیفه پوشیده مانده، که به سخن‌چینی ایادی اموی و نقل‌های واهی و ضدونقیض دربارهٔ او گوش داده است؟!<sup>۱</sup>

۱. دربارهٔ عامر بن قیس و تهمت‌هایی که به او زدند ر. ک؛ طبری ۹۱/۵، ابن عساکر ۱۶۷/۷ و جز آن.

### تبعید عبدالرحمن جمحی

او از کسانی است که، خلیفه او را تبعید کرد. گفته‌اند وقتی عثمان، خمس غنائم افریقا را به مروان داد؛ عبدالرحمن، شعری سرود و خلیفه او را بدان سبب در خیبر زندانی کرد. او در آنجا هم شعری سرود و فرستاد: به علی و عمار برسانید که آن دو بر راه درستی هستند. علی آن قدر با عثمان سخن گفت تا او عبدالرحمن را از زندان آزاد کرد، به شرط آن که در مدینه نماند و در قلعه قموص، فرود آید، باز شعری فرستاد به این مضمون: اگر علی علیه السلام نبود که خدا به یاری او مرا از غل و زنجیر، نجات داد امید به کسی نداشتم که از دستان من این بند بگشاید، جانم به قربان علی علیه السلام که مرا از دست بی‌دین و ناسپاسی خلاصی بخشید...

عبدالرحمن در صفین همراه با علی علیه السلام بود و در آن روز گفت:

اگر مرا بکشید من پسر حنبل هستم، من هستم که در میان شما کلمه «نعثل» (عثمان را) به زبان آوردم.<sup>۱</sup>

### خلیفه، علی علیه السلام را تبعید می‌کند

شاید بحث گسترده درباره آنچه بین عثمان در زمان خلافت خود و علی علیه السلام رخ داده، به درازا کشد و موجب خدشه‌دار شدن عواطف گردد و ما از طرح برخی کلمه‌های گزنده و

۱. یعقوبی ۱۵۰/۲؛ طبری ۲۵/۲؛ الاصابه ۳۹۵/۲ و...

نیش دار، که خلیفه نسبت به علی (علیه السلام) بر زبان رانده، بزرگوارانه درمی‌گذریم، جز آنچه ضرورت تاریخ‌نگاری مسئولانه، ایجاب می‌کند.

آیا برای انسان کاملی که برادر رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، رو به خدا کرده و نیکوکار است و به قرآن و تمام آنچه خدا نازل فرموده، ایمان دارد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تصدیق کرده و سال‌ها در کنار او، خانه به خانه زیسته است و او برتری‌های امیر مؤمنان را به صراحت به زبان آورده و از روحيات و خلقيات کریمه‌اش آگاهی داشته است و بارها از دفاع و حمایت علی از دین حنیف، سپاس‌گزاری به عمل آورده است، آیا برای چنین انسان کاملی، شایسته است گفته شود: «چرا مروان تو را ناسزا نگوید که تو در نزد من، برتر از او نیستی!»<sup>۱</sup> همان مروان رانده شده رسول خدا و فرزند رانده شده، نفرین شده و پسر نفرین شده؟!

یا سخن‌نیشدار عثمان که گفت: به خدا سوگند! ای ابا الحسن نمی‌دانم مرگ تو را آرزو کنم یا حیات و زندگانی تو را یا کلام دیگر که گفت: تو از عمّار بهتر نیستی! و به تبعید، از او سزاوارتر باشی،<sup>۲</sup> یا آن کلام درشتی که تاریخ‌نگاران دوست نمی‌دارند آن را یاد کنند. ما نیز سکوت کرده از آن درمی‌گذریم.<sup>۳</sup>

۱. رک: الغدير ۳۰۲/۸ درباره مروان و ۲۰۱۸/۲، الفتنة الكبرى ۱۶۵.

۲. الفتنة الكبرى ۱۶۵.

۳. الغدير ۲۹۸/۸ در تبعيد ابوذر.

افزون بر این خلیفه، علی علیه السلام را چندین بار از مدینه و از خانه و کاشانه خود دور می‌کند. توسط ابن عباس پیام می‌دهد که علی باید به ینبع برود تا نه او غصّه ما خورد و نه ما غصّه او.

آیا کسی نیست از این خلیفه بپرسد: چه چیزی موجب شده این امام معصوم و پاک از خطا و لغزش، مستحق تبعید شده است؟ آیا به زعم خلیفه، علی علیه السلام هم کمونیست و سوسیالیست بوده آنگونه که به ابوذر تهمت زدند. یا سخن ناراستی گفته چنان‌که عمار و ابن مسعود بدان متهم شدند، آیا به پندار خلیفه، علی علیه السلام شایسته آن ناسراها و اهانت‌ها بوده که امثال آن را به عمار، مورد ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله، نیز گفته است، یا به گمان او، علی علیه السلام همانند کعب بن عده پارسای شایسته، شعبده‌باز بوده است؟! یا به تهمت‌هایی که به آموزگاران قرآن در کوفه، زدند و به شام تبعیدشان کرد، متهم بوده است؟!

حاشا که پسر عمو و داماد رسول الله صلی الله علیه و آله لغزشی قوی و عملی داشته باشد. و حاشا که آن مردمان تبعید شده و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و تابعین نیکوکار، اهل آن تهمت‌ها و نسبت‌ها باشند. تنها می‌توان گفت که این برگزیدگان نیکوکار و آمران به معروف و ناهیان از منکر علی علیه السلام را پناهگاه خود می‌دانستند و او خشم خلیفه را از آن‌ها، برمی‌گردانید و مانع از

آن می‌شد که در حق آن صالحان و اصحاب پیامبر ﷺ تصمیم خطرناکی بگیرد.

﴿والله يدافع عن الذين آمنوا وانه على نصرهم لقدير﴾:

و خدا از مؤمنان دفاع می‌کند و خدا به یاری‌شان تواناست.

وانگهی معقول نیست، ستمگر و یاغی به علی پناهنده شود، بلکه امیر مؤمنان تنها از افراد صالح و رشدیافته و مبارز علیه ظلم و ستم، حمایت می‌کند. مولای ما سرپرست اهل ایمان و امیر نیکان، پیشوای پیشانی سفیدان، و رهبر پارسایان و سرور مسلمانان است. چون او به قول پیامبر راستگو سرپرست مؤمنان و امیر نیکان و پرهیزکاران است.

پس چرا وجود مولای ما امیر مؤمنان بر خلیفه گران آمد که می‌خواست از آن خلاصی یابد و او را از مدینه به ینبع تبعید نماید. درحالی‌که وجود او لطفی است از سوی خدای سبحان بر همهٔ امت، به‌خصوص محیطی که در آنجا سایه می‌گسترده و بر آن گام می‌نهاد.

آری حضور علی علیه السلام در آن روزگار بر کسانی سنگین بود که می‌خواستند با آسایش خط ناراست شیطانی خود را دنبال کنند و اموال مسلمانان را غارت نمایند و صدای کسی درنیاید به خدا سوگند همین سخنان گزنده خلیفه در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اهانت‌های او به وی، مردمان رذل بنی‌امیه را دل و جرأت بخشید که نسبت به او زبان دراز کنند؛ که خلیفه خود، نخستین

کسی بود که چنین وضعی را پیش آورد و دو لنگه در را در آن جامعه اسلامی گشود و با کوچک کردن مقام او به سفلگان عرب و ستمگران بنی‌امیه جسارت داد. در زمان‌های پسین نیز حاکمان اموی بر آن اصل گام برداشتند و آن انسان اسوه و نمونه را آشکار ناسزا گفتند.

بی‌گمان کسانی که خدا و رسول او را آزار می‌رسانند. خدا در دنیا و آخرت لعنت‌شان کرده و عذاب خوارکننده‌ای برای‌شان فراهم فرموده است.<sup>۱</sup>

### آیه‌ای دربارهٔ خلیفه

نقل کرده‌اند که عثمان صدقه می‌داد و در راه خیر احسان می‌کرد. برادر رضاعی او عبدالله بن ابی سرح به او گفت: این چه کاری است که تو می‌کنی؟ نزدیک است چیزی برای خود باقی نگذاری؟ عثمان در جواب گفت: من گناهان و خطاهایی دارم و با این کار می‌خواهم رضای خدا را بطلبم و آمرزش او را امید دارم. عبدالله گفت: این شتر را با پالان او به من بده و من همهٔ گناهان تو را بر گردن می‌گیرم. عثمان نیز چنین کرد و بر آن، گواه گرفت و از برخی صدقه‌ها و احسان‌ها، دست نگاه داشت.

خدای متعال این آیات را نازل، و فرمود:

آیا دیدی آن را که [از جهاد] روی بتافت و اندکی بخشید و  
[از باقی] امتناع ورزید. آیا علم غیب نزد اوست و می بیند؟<sup>۱</sup>

واحدی و ثعلبی نیز گفته اند: آیات مزبور در حق عثمان  
نازل شده و اشاره به فرار او در میدان احد است.<sup>۲</sup>

علامه امینی رحمته الله می نویسد: از پسر ابی سرح عجیب نیست،  
تعجب از خلیفه مسلمین است که چنان خرافه را می پذیرد، گویا  
نشنیده که قرآن می فرماید:

هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی کشد.<sup>۳</sup>

عثمان بر چنان کاری گواه هم گرفت گویا حساب و کتاب  
در روز قیامت به دست پسر سرح است. خداوند فرمود:

کسانی که کفر ورزیدند به مردمانی که ایمان آوردند گویند:  
به دنبال راه ما باشید، گناهان شما را بر دوش می کشیم  
در حالی که آنها، به دوش کشنده هیچ گناهی از ایشان  
نیستند و اینان به طور یقین دروغ گویند و البته بار  
سنگین خود را همراه با بار سنگین آنان حمل کنند و در  
روز قیامت از آنچه به دروغ می گفتند، سؤال شوند.<sup>۴</sup>

آری پسر ابی سرح برادر رضاعی خلیفه، اگر به حکم عدالت،  
بار گناهی را به دوش کشد، همین گناه جرئت به خدا و کوچک

۱. نجم/۳۳-۳۵.

۲. اسباب نزول واحدی/۲۹۸ و...

۳. انعام/۱۶۴.

۴. رک؛ نساء/۲۳ و ۱۱۱؛ زلزله ۷ و ۸؛ مدثر/۳۱۱؛ غافر/۱۷؛ جاشیه/۲۲.

شمردن آتش قهر و غضب الهی است که برادرش را از صدقه و احسان بازداشته است، نه گناهان عثمان که او در گذشته یا حال انجام داده و بالاتر از همه، بی‌اطلاعی خلیفه از آیات قرآن کریم و پذیرفتن پیشنهاد پسر ابی سرح و بخشیدن شتر خود به اوست و حتی گواه گرفتن از مردم به آن کار بی‌خردانه و بها دادن به آن سخن مسخرهٔ پسر ابی سرح و بالاتر از همه، آن‌که وقتی خویشاوندان پدری خلیفه، همین ابن ابی سرح و دیگران، حکومت را به دست گرفتند؛ همانند شتری گرسنه که بر علف بهاری افتد، اموال مسلمانان و بیت‌المال را حیف‌ومیل کردند.

### خلیفه نمی‌داند چگونه از آتش خلاصی یابد

ابن عساکر نقل می‌کند: عمر بر عثمان بن عفان گذر کرد و سلام گفت و جوابی نشنید. نزد ابوبکر آمد و گفت ای خلیفه رسول الله ﷺ، پس از رسول خدا چه مصیبتی رخ داده؟ ابوبکر پرسید: چه شده؟ عمر گفت: بر عثمان گذشتم و سلام کردم و او جواب سلام مرا نداد. ابوبکر دست عمر را گرفت و هر دو نزد عثمان آمدند و سلام گفتند او جواب سلام آن‌ها را داد. ابوبکر گفت: عمر نزد تو آمده و سلام گفته و تو جواب نداده‌ای؟ عثمان گفت: به خدا سوگند من او را ندیده‌ام. ابوبکر پرسید: چه فکری تو را مشغول کرده بود؟ عثمان گفت: در این اندیشه بودم که ما از رسول خدا جدا شدیم و از او نپرسیدیم که راه خلاصی از آتش چیست؟ ابوبکر گفت: به

خدا قسم من از رسول خدا پرسیدم. عثمان گفت: پس به ما همه چیز بده و غم و غصه بزداي. ابوبکر گفت: رسول الله ﷺ فرمود: به رشته محکم، لا اله الا الله، چنگ بزنيد.<sup>۱</sup>

علامه امینی رحمته الله می نویسد: رسول خدا ﷺ در عصر رسالت و از بدو بعثت تا لحظه وفات، هرشب و روز کلمه توحید را مطرح می فرمود و این که تنها مایه نجات از آتش و یگانه وسیله رهایی از هلاکت کلمه «لا اله الا الله» است و عروه الوثقی، همان است که باید به آن چنگ زد.<sup>۲</sup> و فرمود: هرکس به یگانگی خدا شهادت دهد و رسالت مرا بپذیرد خدا آتش را بر او حرام کند و ده ها روایت دیگر.<sup>۳</sup>

اما چه باید کرد؛ گویا گوش خلیفه سنگین بوده یا در اصل به آن، بها نداده است.

### ترک تکبیر در نماز

عمران بن حصین می گوید: در پشت سر علی علیه السلام نماز می خواندم که به یاد نماز با رسول خدا ﷺ و دو خلیفه افتادم. او (علی علیه السلام) هر وقت سر بر سجده می نهاد و هرگاه سر از رکوع بلند می کرد، تکبیر می گفت از ابو نجید پرسیدم اول کسی که تکبیر را ترک کرد که بود؟ گفت: عثمان چون سنش

۱. تاریخ، ابن عساکر ۵۸/۲.

۲. رک؛ لقمان ۲۲؛ بقره ۲۵۶ و ۸۲.

۳. تاریخ، بخاری ۱۴/۴، قسمت دوم.

بالا رفته و صدایش ضعیف شد، تکبیر را رها کرد.<sup>۱</sup>

### نتیجه این سفنان

تاریخ‌نگاران درباری خلافت به وظیفه علمی و اخلاقی خود عمل نکرده و بر اساس تمایلات نفسانی و حبّ و بغض، قلم‌زده و دچار تحریف و حذف و سانسور شده‌اند. برای مثال، طبری در بیان حرکت مصری‌ها و فرود آمدن آنان در «ذی خشب»، به نقل از واقعی می‌نویسد: در اینجا کارهایی فراوان رخ داده که برخی گذشت و از یاد برخی دیگر، روی گرداندم و خوش نداشتم که کارهای زشت و ناپسند را بیاورم.<sup>۲</sup>

در جای دیگر می‌نویسد: بسیاری از چیزهایی را که کشتگان عثمان، آن‌ها را بهانه قتل وی قرار دادند، یاد کردیم و از یاد برخی در جایی دیگر نیز می‌نویسد: بین محمد بن ابی بکر و معاویه نامه‌نگاری‌هایی به عمل آمده، خوش ندارم آن‌ها را بیاورم که توده مردم تاب شنیدن آن‌ها را ندارند.

ابن اثیر نیز در تاریخ خود می‌نویسد: بسیاری از اموری را که مردم آن‌ها را وسیله‌ای برای قتل عثمان قرار دادند، به عللی، رها کردیم.<sup>۳</sup>

۱. مسند، احمد ۴/۴۲۸-۴۴۴، این بحث را در الغدير ۲۰۵/۱۰ بخوانید.

۲. تاریخ، طبری ۵/۱۰۸ و ۱۱۳ و ۲۳۲.

۳. الکامل ۷۰/۳.

ابن کثیر دمشقی می‌نویسد: عثمان در سال (۳۳ هـ) برخی از اهل بصره را از این شهر به شام و مصر تبعید کرد، به عللی که به او، چنین اجازه‌ای را می‌داد. آنان مردم را بر خلیفه می‌شورانند و دشمنان را در پائین آوردن مقام و منزلت او، جرئت می‌بخشیدند. آنان در این کار ستمکار بودند و خلیفه، نیکوکار و بر راه درست حرکت می‌کرد.<sup>۱</sup>

در فرازی دیگر می‌نویسد: کارهایی پیش آمده که به کمک خدا آنچه ممکن باشد می‌آورم. سپس آنچه را که باب میل او و برابر ذوقش بوده، یاد کرده و جز زنجیره‌ای از دروغ‌ها چیزی دیگر نیاورده است.<sup>۲</sup>

دکتر فرید رفاعی نیز می‌نویسد: آنچه از ما انتظار می‌رود آنست که نظرم‌ان را دربارهٔ خلیفه آشکار سازیم. او صحابی بزرگی است و در گردآوری قرآن و جز آن، اثری ماندگار دارد. او دینداری باگذشت بوده، که هیچ شبهه‌ای در آن نیست و ما نباید توقع داشته باشیم که مردم از دیدگاه قشری و بی‌ رغبتی به دین بنگرند و از ما مطلوب نیست که ضعف حکومت عثمان را اثبات کنیم؛ بلکه مطلوب آن است که حوادث را با اختصار گزارش کنیم و در زنجیرهٔ این رخدادها و بررسی آن‌ها باید آنچه را که تعرض به آن مجاز است، به یاد آوریم و سپس برخی از

۱. البدائة و النهاية ۱۶۶/۷.

۲. همان ۱۷۷/.

آنچه را یعقوبی در انتقاد بر عثمان یاد کرده و به همان روایت طبری - از سرّی دروغ‌پرداز، از شعیب ناشناس، از سیف رها شده و از نظر افتاده، متهم به کفر و الحاد- رسیده است.

علّامه امینی می‌نویسد: ما تنها به نمونه‌هایی از سخن و عملکرد عثمان برای آشکار ساختن روحیات او و بهره‌ او از علم و تقوی سخن رانديم. حال مجموعه‌هایی از موضع‌گیری‌های معاصران او را ذکر می‌کنیم. به موضع‌گیری‌های علی علیه السلام می‌پردازیم.

### برخی سخنان علی بن ابی‌طالب درباره عثمان و عملکرد او

علّامه امینی رحمته الله بیست حدیث در این زمینه آورده است که برخی را یاد می‌کنیم:

پس از قتل عثمان فرمود: اگر امر به قتل او کرده بودم، قاتلش بودم؛ و اگر از این امر باز می‌داشتم، یاورش بودم. یعنی هیچ‌یک از دو گروه را بر دیگری برتری نیست. در بیان حال خلیفه و شورشیان نیز فرمود: او تبعیض به‌ناحق قائل شد و شما نیز آز آن امر ناراضی بودید و ناراضیتی خود را آنگونه که باید بروز ندادید؛ و خداوند برای هر دوی شما قانونی دارد که به اجرا درخواهد آورد.<sup>۱</sup>

آنگاه که خلیفه او را به ینبع تبعید کرد خطاب به ابن‌عباس

۱. نهج البلاغه ۱/۷۶.

فرمود: او مرا چون شتری آبکش درآورده که مدام بروم و بیایم. آنقدر از او دفاع کردم که بیم آن دارم که در بارگاه الهی گنه کار باشم.<sup>۱</sup>

بر فراز منبر این گونه از عثمان یاد کرد: به خدا سوگند، نه او را کشتم، و نه در کشتش یاری رساندم، و نه از آن ناراحت شدم.<sup>۲</sup> نقل است از قول عمار یاسر که حضرتش فرمود: در قتل او نه ناراحت شدم و نه خوشحال؛ نه ترغیب به قتلش کردم و نه از آن بازداشتم.<sup>۳</sup>

روایت است از عبدالرحمن بن عبید<sup>۴</sup> که معاویه پس از قتل عثمان، هیئتی نزد علی فرستاد که شهادت بر مظلومیت خلیفه دهد و او نیز چنین گواهی نداد. آنان گفتند ما از کسی که بر مظلوم کشته شدن خلیفه گواهی ندهد، بیزاریم. آنگاه امام این آیه را تلاوت فرمود: البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران - چون پشت بگردانند - نمی توانی بشنوانی؛ و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان آورده اند و مسلمانند، نمی توانی بشنوانی.<sup>۵</sup>

درباره عثمان فرمود: حق گران، اما شفا بخش؛ و باطل

۱. نهج البلاغه ۴۶۸/۱.

۲. انساب الاشراف ۹۸/۵.

۳. همان ۱۰۱.

۴. کتاب صفین ۲۲۷/؛ تاریخ طبری ۴/۶؛ الکامل، ابن اثیر ۱۲۵/۳.

۵. نمل ۸۱-۸۰.

سبک، اما بلاخیز است. اگر با تو صادقانه سخن گویند، برآشوبی، و اگر لب به دروغ باز کنند، خوست می‌آید.<sup>۱</sup>

در جواب معاویه که او را متهم به خودداری از بیعت با خلفا و حسادت به آنان و اقدام به جنگ مسلحانه با آنها کرده بود، می‌نویسد: پناه بر خدا از جنگ مسلحانه اگر چنین کرده باشم، اما اینکه از آنها دلی خوش نداشتم، هرگز از این موضع خویش عذر نخواسته و باز نخواهم گشت. و تو می‌دانی که او چگونه عمل کرد و مردم با او چه کردند...<sup>۲</sup>

علی بر منبر فرمود: به خدا سوگند او (عثمان) گناهانی را که اینان مرتکب می‌شوند، تا قیامت به دوش خواهد کشید.<sup>۳</sup>

امیر مؤمنان در جواب اشعث که او را ترغیب به عمل عثمان می‌کرد، فرمود: عمل او ننگین و مربوط به فردی سست عنصر و عقلی ناکارآمد است.<sup>۴</sup>

آنگاه که مالک اشتر را به ولایت مصر منصوب می‌کرد خطاب به اهالی مصر شرایط پیش از خلافتش را این‌گونه نوشت: هنگامی که به فرمان خدا عمل نمی‌شد و حق پایمال گشته و حاکمیت رنگی از اسلام نداشت و به دستور و شیوه اسلامی عمل نمی‌شد.<sup>۵</sup>

آنگاه که یکی از مردم شکایت خود را از عثمان به وی

۱. انساب الاشراف ۴۴/۵.

۲. صفین ۱۰۲؛ عقد الفرید ۲۸۶/۲؛ نهج البلاغه ۱۰/۲؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۰۹.

۳. شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۷۹.

۴. نهج البلاغه ۶۳/۲؛ تاریخ طبری ۵۵/۶.

۵. شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۷۸.

عرضه داشتند به او فرمود: ... آنچه ما از سنت پیامبر در اداره جامعه مسلمین دیده‌ایم، تو نیز دیده‌ای و شنیدنی‌ها را شنیده‌ای و مصاحب پیامبر بوده‌ای؛ خلفای پیشین نیز بیش از تو در اجرای قانون اسلام موظف نبوده‌اند و تو در خویشی با پیامبر، به سبب دامادی او، از آنان پیشی؛ پس خدا را در نظر گیر، و رفتارت را مراقبت کن. به خدا سوگند که تو هرگز آگاه و بینا نخواهی شد، که هر آنچه باید دیده‌ای و آگاهی؛ بدان که برترین بندگان نزد کردگار، پیشوای عادل است که آگاه بر دین بوده و دیگران را نیز آگاه گرداند و سنت گرامی پیامبر را پیاده سازد...<sup>۱</sup>

در خطبه شقشقیه فرمود: ... آنگاه سومین برخاست و به همراهش بنی‌امیه همچون شتری که در میان علف‌های نورس بهاران به چرا رها شده، به بلعیدن بیت‌المال درآمدند تا کارش به سستی گرایید و اعمالش او را از پای درآورد...<sup>۲</sup>

### سفنان عایشه دفتر ابی بکر

علّامه امینی رحمته الله، سخنان ام‌المؤمنین عایشه را درباره عثمان، که شامل بیست و دو گزارش با ذکر منابع است آورده که از آن جمله است: به هنگام محاصره عثمان، عایشه قصد زیارت

۱. نهج البلاغه ۳۰۳/۱؛ الکامل، ابن اثیر ۶۳/۳؛ تاریخ، ابن کثیر ۱۶۸/۷.

۲. نهج البلاغه / خ؛ ۳.

خانه خدا کرد. مروان بن حکم با عده‌ای آمدند و گفتند اکنون موقع سفر نیست، خلیفه در محاصره می‌باشد عایشه نپذیرفت و مروان با خواندن شعری به او کنایه زد:

قیس شهرها را بر ضدّ من به آتش کشید وقتی شعله‌ها بالا رفت او راه خود را پیش گرفت.

عایشه گفت: ای آنکه با خواندن شعر به من کنایه می‌زنی، به خدا قسم دوست داشتم بر پای تو و دوستت (عثمان) که برای تو مهمّ است سنگ بزرگی بسته می‌شد و به قعر دریا انداخته شده بودید.

همچنین عایشه به ابن عبّاس که در آن سال، سرپرست حاجیان بود، گفت: ای عبّاس خدا به تو عقل و هوش و بیان داده مبادا از این طاغوت یاغی (عثمان) حمایت کنی.

عایشه در مکه خبر قتل عثمان را شنید؛ دستور داد در مسجدالحرام چادری برایش به پا کنند. گفت: همان‌طور که ابوسفیان برای قوم خود در روز بدر نکبت آفرید، امروز عثمان برای قوم خویش مصیبت به بار خواهد آورد.

عایشه در مکه اخبار مدینه را دنبال می‌کرد از شخصی به نام اخضر پرسید: مردم چه کردند؟ او گفت عثمان مردمان مصر را کشت: عایشه گفت: انا الله... او کسانی را که حقشان را می‌خواستند و منکر ظلم بودند، کشت؟! ما به این کار خوشنود نیستیم. از قضا، شخصی دیگر آمد و عایشه از او

پرسید مردم چه کردند؟ او گفت مردمان مصر، عثمان خلیفه را کشتند. عایشه گفت: شگفتا! اخضر، مقتول را قاتل پنداشته بود!

در جریان شرابخواری ولید بن عقبه، گواهان به عایشه پناه بردند. عثمان از حجره عایشه سخنان تندی شنید و گفت: این از دین برگشته‌ها و تبه‌کاران عراق، پناهگاهی غیر از خانه عایشه نیافتند؟ عایشه کفش پیامبر ﷺ را بالا برد و گفت سنت صاحب این کفش را رها کرده‌ای!

او زمانی که رفتار تند عثمان را با عمار یاسر شنید به خشم آمد و رشته مو و کفش و جامه پیامبر ﷺ را نشان داد و گفت: چقدر زود سنت پیامبر ﷺ را ترک کردی. عثمان به اندازه‌ای عصبانی شده بود که نمی‌دانست چه می‌گوید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام زمانی که به بصره نزدیک شده بود. در نامه‌ای نوشت: ... ای عایشه تو با نافرمانی خدا و رسول او از خانه‌ات بیرون آمدی و چیزی را دنبال کردی که به تو ارتباطی ندارد. تو مدعی اصلاح بین مسلمانان هستی، به من پاسخ بده زن و لشکرکشی و آشکار گشتن در برابر مردان یعنی چه؟! و با اهل قبله درافتادن و خون‌های گرم را ریختن یعنی چه؟! وانگهی تو می‌پنداری خواهان خون عثمان هستی، اول: عثمان از بنی‌امیه است و تو از قبیله تیم؛ دوم: مگر تو خودت دیروز در میان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نمی‌گفتی: نعل را

بکشید خدا او را بکشد که کافر و ناسپاس شده است. ای عایشه تقوا پیشه کن و راه خانهات را در پیش گیر و پرده‌نشین باش.

محمد پسر طلحه که مردی عبادت‌پیشه بوده در سؤال از وی دربارهٔ کشندگان عثمان به سه تن اشاره کرد و آن جوان پرسنده در چند بیت شعر چنین سرود:

از پسر طلحه راجع به کسی که در شهر مدینه کشته شد و مقبور نگردید، (عثمان) پرسیدم. او گفت سه گروه او را کشتند و اشک از چشمان او ریخت. یک سوّم مسئولیت قتل، بر آن بانوی کجاوه‌نشین (عایشه) است، و یک سوّم هم بر عهده آن مرد سوار بر شتر سرخ (طلحه) و یک سوّم بر علی‌بن ابی طالب علیه السلام گفتم دربارهٔ دو نفر اول راست گفتی و اما در مورد شخص سوّم سخت اشتباه کردی!

عایشه جریان عثمان را دنبال می‌کرد از شخصی به نام ابن ام کلاب، پرسید چه شد؟ او گفت: مردم عثمان را کشتند، پرسید بعد چه شد او گفت هشت روز گذشت و کار به بهترین شکل سامان یافت، مردم با علی‌بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند. عایشه گفت: ای کاش آسمان بر زمین فرو می‌ریخت؛ مرا برگردانید او به مکه برگشت و گفت: به خدا قسم! عثمان مظلومانه کشته شد. من خواهان خون او خواهم بود. پسر ام کلاب گفت: به خدا سوگند تو خود اولین کسی

بودی که دربارهٔ او حرف می‌زدی. عایشه گفت: او را پس از توبه کردن، کشتند و ابن ام‌کلاب اشعاری بدین مضمون سرود:

آغاز امر از تو و دگرگونی‌ها هم از تو است. بادها از سوی تو و باران نیز از تو است. تو به قتل آن پیشوا (عثمان) فرمان دادی و به ما گفتی او کافر شده است. فرض کن ما در کشتن او فرمان از تو بردیم، پس کشندهٔ او در نزد ما کسی است که فرمان داده است؛ البته با کشتن او نه آسمان بر زمین افتاد و نه آفتاب و ماه گرفت. مردم با مردی صاحب‌فکر و هوش، بیعت کردند که تیرگی‌ها، کژی‌ها را می‌زداید و جامهٔ جنگ بر تن پوشیده نبرد می‌کند. آن‌کس که وفا کرد، مانند کسی نیست که فریبکاری و بی‌وفایی نمود.

ابن عساکر نیز می‌گوید: مردم شام دربارهٔ عایشه و قتل عثمان، سخنانی داشتند. به آنان گفته شد: مثل شما و عایشه مثل چشم است که درد کند و اذیت نماید؛ نمی‌شود آن را درآورد که باید مدارا کرد و ساخت. عایشه مردم را به قتل عثمان تشویق می‌کرد و آرزوی خلافت برای طلحه داشت. اما پس از بیعت مردم با علی (علیه السلام) مظلومیت عثمان را فریاد کرد و با افسوس می‌گفت: هرگز قدرت به یتیم بر نمی‌گردد. شخصی از سعدبن ابی وقاص پرسید: عثمان را که کشت؟ او در جواب گفت: او را شمشیری کشت که عایشه آن را برآهیخت

و طلحه آن را تیز کرد و علی بن ابی طالب آن را زهرآگین ساخت.

عایشه پس از جنگ جمل به مدینه بازگشت. مغیره بن شعبه به دیدار او آمد. عایشه گفت: اگر روز جمل بودی، می دیدی که تیری به کجاوه من اصابت کرد و حتی به پوست تن من خورد. مغیره گفت: ای کاش آن تیر شمارا می کشت تا کفاره گناहانی باشد که تو درباره عثمان داشتی و مردم را به قتل او بر می انگیزختی. عایشه عثمان را قبل از کشته شدنش نعتل، شیخ احمق، یهودی مفلوک، می نامید. ولید می گوید: نعتل در لغت، در معنای گفتار نر است.

عایشه پس از قتل عثمان، بر او رحمت می فرستاد و می گریست. عمار یاسر به او گفت تو دیروز مردم را به کشتن او ترغیب می کردی، امروز برایش اشک می ریزی و گریه می کنی؟!<sup>۱</sup>

علامه امینی رحمته الله در دنباله این بیست و دو گزارش می نویسد: این سخنان افزون بر نقطه نظرهای عایشه درباره

---

۱. رک: طبقات، ابن سعد ۲۵/۵، چاپ لیدن؛ الانساب، بلاذری ۷۰/۵ و ۷۵ و ۹۱؛ الامامة والسياسة ۴۳/۱ و ۴۶ و ۵۷؛ تاریخ طبری ۱۴۰/۵ و ۱۶۶ و ۱۷۲ و ۱۷۶؛ عقد الفرید ۲۶۷/۲ و ۲۷۲؛ تاریخ ابن عساکر ۳۱۹/۷؛ تاریخ ابی الفداء ۱۷۲/۱؛ شرح ابن ابی الحدید ۷۷/۲ و ۵۰۶؛ نهایه، ابن اثیر ۱۶۶/۴؛ اسد الغابه ۱۵/۳؛ الکامل، ابن اثیر ۸۷/۳؛ حیات الحیوان ۳۵۹/۲؛ سیره حلبی ۳۱۴/۳؛ لسان العرب ۱۹۳/۱۴؛ تاج العروس ۱۴۱/۸.

عثمان، درس‌هایی آموزنده برای ما دارد و از آن‌ها بر می‌آید که عایشه، عثمان را شایسته مقام خلافت رسول الله ﷺ نمی‌دانست و در دشمنی‌اش با عثمان به آنجا رسید که مرگ و زوال او و مروان را از روی صفحه زمین، آرزو کرد و برای مخالفت با او، آثار مقدس رسول خدا ﷺ را برای مردم نشان داد و به تحریک آنان پرداخت. «و آن، نتیجه عملکرد دستان خود او بوده و خدا بر بندگانش ظلم کننده نیست.»

هدف عایشه از همه آن گفتارها و رفتارها این بود که خلافت و زمام‌داری به طلحه برسد. اما چون دید مردم با علی علیه السلام بیعت کردند و خلافت پیامبر، علوی شد و جایگاه شایسته خود را پیدا کرد که با هواهای عایشه نمی‌ساخت، سپر را برگرداند، آن سخنان را گفت و آن رفتارها را از خود بروز داد و حتی هشدارهای پیامبر ﷺ مبنی بر پارس کردن سگان حوآب را نیز ارج نهاد.

### عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن، عضو شورای شش نفری و صحابی بدری و از ده نفری است که گویند به بهشت بشارت داده شده است. او پس از شهادت ابوذر در ریزه با علی علیه السلام گفت‌وگویی داشته و کارهای عثمان را با هم در میان گذاشتند. علی علیه السلام فرمود: اینها همه کار تو بود. عبدالرحمن گفت اگر خواستی شمشیر به دست گیر و من هم شمشیرم را می‌گیرم که او (عثمان)، به قولی

که داده بود مبنی بر عمل به قرآن و سنت وفا نکرد، و مخالفت ورزید. من نیز تا زنده‌ام با او سخن نخواهم گفت. عثمان در بیماری او به عیادتش رفت. عبدالرحمن روی به دیوار کرد و با او سخن نگفت.

عبدالرحمن وصیت کرد که عثمان بر وی نماز نگذارد. یک وقت شترانی از باب زکات به عثمان آورده بودند و او آن‌ها را به برخی از فرزندان حکم بخشیده بود. این موضوع به گوش عبدالرحمن بن عوف رسید او به کمک عده‌ای آمد و همه را پس گرفت و درحالی که عثمان در خانه‌اش نشسته بود، آن‌ها را میان مردم قسمت کرد. عثمان قصر می‌ساخته و بدان مناسبت مردم را سور مفصلی داد که عبدالرحمن بن عوف در میان دعوت شدگان بود و عبدالرحمن تا کاخ و آن طعام را دید گفت: ای پسر عقیان ما آنچه را مردم درباره‌ی تو می‌گفتند تکذیب می‌کردیم، اکنون راست دیدیم. من از آن بیعتی که با تو کردم، به خدا پناه می‌برم. عثمان عصبانی شد و به غلام خود گفت عبدالرحمن را بیرون کنند و دستور داد کسی با او همنشینی نکند. شیخ محمد عبده در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: عبدالرحمن با عثمان قهر بود تا از دنیا رفت. در شورای شش نفره عبدالرحمن به علی علیه السلام پیشنهاد بیعت داد به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش دو خلیفه پیشین و علی علیه السلام نپذیرفت. او همین پیشنهاد را به عثمان کرد و او پذیرفت. در اینجا چند سؤال مطرح است.

شرط رعایت روش دو خلیفه در امر خلافت چه صیغه‌ای است؟ آیا روش آن‌ها با سنت رسول خدا ﷺ برابر بوده یا نه؟ در صورت نخست، آن شرط زائدی است و مبنای خلافت رسول الله ﷺ جز کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ چیز دیگر نیست، و در صورت دوم: بر هر مسلمانی واجب بوده به مخالفت برخیزد. پس شایسته آن بود که بر عثمان مخالفت با سنت را عیب گیرند، نه چیز دیگر. وانگهی او به روش خلیفه دوم هم عمل نکرد، آنگاه که خویشاوندان پدری خود را بر همه مقدم داشت. عبدالرحمن نیز به او ایراد گرفت و عثمان گفت: عمر در راه خدا از خویشاوندانش می‌برید و من برای خدا با خویشاوندانم می‌پیوندم و صله می‌کنم! و عبدالرحمن با عثمان تا زنده بود آشتی نبود و برخی افراد متعصب عذرهایی در این خصوص تراشیده‌اند که خنده‌آور است. به یقین در روز قیامت از آنچه دروغ گفتند سؤال خواهند شد.<sup>۱</sup>

در آن روز عذرخواهی کسانی که ستم کرده‌اند، پذیرفته نخواهد شد و بازگشت به سوی حق از آنان خواسته نمی‌شود.<sup>۲</sup>

۱. عنکبوت ۱۳/.

۲. روم ۵۷/.

### طلحه بن عبیدالله

او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می‌گویند به بهشت بشارت داده شدند.

مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) وضعیت طلحه را در برابر قتل عثمان اینگونه بیان می‌کند: به خدا سوگند، طلحه، شتابزده خونخواهی عثمان را مطرح کرد مبادا خود او تعقیب شود که مَهم بود و در مدینه کسی به اندازۀ طلحه، مردم را به قتل عثمان تحریک نمی‌نمود.

به هنگام محاصره عثمان، علی (علیه السلام) به طلحه فرمود آن جماعت را از عثمان برگردان. طلحه گفت به خدا سوگند تا بنی‌امیه تاوان پس ندهند، چنین نمی‌کنم.

عثمان از طلحه، پنجاه هزار، طلبکار بود. طلحه آمد و گفت پول شما آماده است، بگیرید. عثمان گفت: ای ابا محمد! آن پول از آن تو باشد و به تو بخشیدم. عثمان در روزهای محاصره می‌گفت این تحریکات طلحه، سزای آن نیکی‌های من به وی است.

ابن عباس نزد عثمان آمد و ساعتی باهم گفت‌وگو کردند و بعد عثمان دست ابن عباس را گرفت و به سخنان مردم در اطراف خانه، گوش دادند. برخی می‌گفتند، منتظر چه هستید و برخی دیگر می‌گفتند شاید برگردد و توبه کند. در این میان طلحه سررسید و سراغ ابن عدیس را گرفت و با او درگوشی صحبتی کرد. پسر عدیس رفت و به یارانش گفت مگذارید

کسی به خانه عثمان وارد و یا از آن خارج شود. عثمان گفت این، دستور طلحه بود.

روزی که عثمان کشته شد، طلحه نقاب بر چهره بسته بود و خود را از دید مردم می پوشانید و به راهنمایی او برخی انصار از دیوار خانه عثمان بالا رفته و از پشت بام وارد شده و او را کشتند. به هنگام محاصره عثمان، علی علیه السلام در خیبر بود، تا رسید، عثمان او را طلبید آنان با هم صحبت هایی کردند. بعد علی علیه السلام به خانه طلحه که پر از جماعت بود، آمد و پرسید ای ابا محمد این کارها چیست؟

طلحه گفت: ای علی، کار از کار گذشته است.

در محاصره عثمان، طلحه از همه بیشتر تلاش می کرد و می گفت تا به خانه عثمان طعام و آب می رسد عثمان مشکلی نخواهد داشت و او مانع از بردن آب به خانه عثمان شد. علی علیه السلام از این کار خشمگین گردید و آب به عثمان رسانید. بلاذری در این مورد دو نقل متفاوت دارد.

ابن جاریه انصاری بر طلحه گذر کرد و پرسید کار عثمان به کجا کشید؟ به خدا قسم او را می کشید. طلحه گفت اگر هم کشته شود نه فرشته مقرب کشته می شود و نه پیامبر مرسل.

گاهی عثمان از جلوی جماعتی می گذشت که طلحه هم در میان ایشان بود و سلام می کرد و آنان جواب سلام او را نمی دادند، عثمان می گفت: گمان نمی کردم آن قدر زنده بمانم

که تو طلحه، جواب سلام مرا ندهی.

ابن عساکر می‌نویسد: مروان بن حکم در جمل حضور داشت با خود گفت فرصت مناسبی است من انتقام عثمان را از کشته او بگیرم و تیری انداخت و طلحه بدان سبب کشته شد. به ابان پسر عثمان نیز گفت من قاتل پدر تو را کشتم. و عبدالملک بن مروان می‌گفت: اگر نبود که خود مروان به من خبر داد که طلحه را کشته من احدی از اولاد طلحه را زنده نمی‌گذاشتم و آن‌ها را به خون عثمان به قتل می‌رساندم. موسی پسر طلحه نیز بر ولید وارد شد. او گفت هر وقت تو ای موسی نزد من می‌آیی تصمیم به قتل تو می‌گیرم. اما خود مروان به من گفت: طلحه را او کشته است.

پس از کشته شدن عثمان، طلحه تا سه روز مانع از دفن او شد. مردم از علی علیه السلام یاری خواستند و سرانجام او را در «حش کوکب» که یهود مرده‌های خود را دفن می‌کردند، دفن کردند. مسعودی می‌نویسد: پس از برگشت زبیر، علی علیه السلام و طلحه را صدا زد و پرسید: ای ابا محمد! برای چه بیرون آمده‌ای؟ طلحه گفت: به خونخواهی عثمان. علی علیه السلام فرمود: خدا از ما دو نفر آن‌که را سبب ریختن خون عثمان است، بکشد.<sup>۱</sup>

۱. رک: الامامة والسياسة ۶۰/۱ و ۳۴، مروج الذهب ۱۱/۲، تاریخ طبری ۱۷۹/۵، تهذیب التهذیب ۲۲/۵ و ۲۱، الکامل ابن اثیر ۱۰۴/۳، الرياض، محب‌الدین طبری

### زبیر بن عوام

عضو شورای شش نفره و یکی از ده تنی که می‌گویند بهشت به آنها وعده داده شده است.

در واقعه جمل، علی علیه السلام سوار بر اسب به سوی زبیر آمد و او را صدا زد و او آمد و رویاری ایستادند. علی علیه السلام پرسید:

برای چه آمده‌ای؟ زبیر گفت: تو را شایسته این امر نمی‌دانم و تو از ما سزاوارتر نیستی. علی علیه السلام فرمود: پس از کشته شدن عثمان شایسته نیستم؟ ای زبیر ما تو را از فرزندان عبدالمطلب برمی‌شمردیم تا پسر بد ذات تو، بالغ شد و میان ما و تو جدایی انداخت. علی چیزهای مهمی برای زبیر گفت از جمله فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی بر ما گذشت و فرمود: ای علی این پسر عمه تو درحالی که در حق تو ستم کننده است، با تو می‌جنگد. زبیر برگشت و گفت من با تو نمی‌جنگم. نزد پسرش عبدالله آمد و گفت من در این جنگ دارای بینش نیستم. پسرش گفت تو بر بینش بیرون آمده بودی، پرچم‌های به اهتزاز درآمده پسر ابی طالب را دیدی و از مرگ ترسیدی. زبیر خشمناک شد و غضب از چشمانش برق زد. گفت ای

---

۲/۲۵۹، الاصابه ۲/۲۳۰، تاریخ ابن عساکر ۷/۸۴، تاریخ الخمیس، دیار بکری ۲/۲۶۰ الانساب ۵/۷۴ و ۲۶، شرح ابن ابی الحدید ۲/۴۰۴ و ۵۰۶ و نهج البلاغه ۱/۳۲۳ و جز آنها

بیچاره من قسم خوردم که با او نجنگم. عبدالله گفت: این برده خود را (سرجیس) را به عنوان کفّاره آزاد کن. زبیر او را آزاد کرد و دوباره در صف جنگ ایستاد و علی علیه السلام فرمود: تو خون عثمان را از من می‌طلبی تو او را کشته‌ای...

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: زبیر قسم خورد که با علی علیه السلام نجنگد پس از آن که به یاد حدیث نبوی افتاد و حرمت چنان کاری مسلم شد. آیا کفّاره دادن حرامی را حلال می‌کند؛ اما چه باید کرد و سوسه‌گری‌های عبدالله فرزند ناخلف او کار خود را کرد.

زبیر می‌گفت عثمان را بکشید که او دین شما را تبدیل کرد. به او گفتند پسر تو بر در خانه از او حمایت می‌کند. زبیر گفت از کشته شدن او بدم نمی‌آید هر چند با کشته شدن پسر من باشد که عثمان، فردا لاشه‌ای بر صراط است.<sup>۱</sup>

### موضع‌گیری‌های مشترک طلحه و زبیر

در زمینه رویداد عصر خلافت عثمان، طلحه و زبیر موضع‌گیری‌های مشترکی داشته‌اند. علامه امینی رحمته الله به هفده مورد اشاره کرده است:

امیرمؤمنان علی در وصف حال آن‌ها فرمود:... آنان (طلحه و زبیر) حقی را می‌جویند که خود رهایش کردند و دم از

۱. رک: طبری ۲۰۴/۵؛ مروج الذهب ۱۰/۲؛ کامل ۱۰۲/۳.

خونخواهی کسی می‌زنند، که خود آن را ریخته‌اند. آن‌ها گروه یاغی هستند که عقب‌گزندهٔ ناخالصی و ناپاکی، در بین ایشان یافت شود.

درنامه‌ای به اهالی کوفه نوشتند: من جریان کشته شدن عثمان را برای شما آنگونه خبر می‌دهم که گویا خود در صحنه حاضر بوده‌اید: مردم به عثمان ایرادهایی داشتند و من یکی از مهاجران بودم و بیشتر اوقات او را به عذرخواهی از مردم، وامی‌داشتم و کمتر نکوهش و سرزنش می‌کردم. اما طلحه و زبیر ساده‌ترین روششان، توپیدن و ناآرامی، و ملایم‌ترین رفتارشان، تندی و خشونت بود.

علی علیه السلام از مقابل خانه بعضی از افراد نوادهٔ ابوسفیان می‌گذشت شنید دختری از ایشان با زدن دایره، چنین می‌خواند: ظلمی که بر عثمان شد از سوی زبیر بود و در کنار او، طلحه نزد ما مسئول‌تر است. آن دو، آتش فتنه و آشوب را شعله‌ور کردند و سزاوار است، رسوا شوند.

علی علیه السلام فرمود: چه جالب! آن دختر مسئول خون عثمان را نشانه گرفته و به هدف زده است.

ابن عباس می‌گوید: پنج روز پس از قتل عثمان از مکه به مدینه برگشتم، نزد علی علیه السلام رفتم، وارد شده سلام گفتم. پرسید با طلحه و زبیر دیدار داشتی؟ گفتم آن‌ها را همراه عده‌ای از قریشیان در «نواصف» دیدم. علی علیه السلام فرمود: آنان

(طلحه و زبیر) دست‌بردار نیستند و خروج می‌کنند و گویند خون عثمان می‌طلبیم و خدا می‌داند که خود آن‌ها، کشنده عثمان‌اند.

سعید بن عاص، در «ذات عرق» مروان بن حکم و دار و دسته‌اش را دید و پرسید: به کجا می‌روید؟ درحالی‌که مسئولان خونی که در صدد انتقام آن هستید، سوار بر پشت شتران‌اند (یعنی طلحه و زبیر). آن دو را بکشید و به خانه‌های خویش برگردید و خون همدیگر را نریزید. آن‌ها گفتند ما می‌رویم شاید همه قاتلان عثمان را بکشیم. سعید با طلحه و زبیر خلوت کرد و گفت اگر شما پیروز شدید، راست بگویید حکومت را به چه کسی وا می‌گذارید؟ آن دو نفر گفتند: به یکی از دو نفر ما که مردم برگزینند. سعید گفت: شما برای خون عثمان برخاسته‌اید، آن را برای فرزندان او، دهید. آیا نمی‌بینید که تلاش من آن است که قدرت از فرزندان عبد مناف بیرون برود؟ او برگشت...

ابن عباس نیز در نامه‌ای به معاویه در پاسخ نامه او: چنین نوشت: اما طلحه و زبیر، مردم را شوراندند و عرصه را بر عثمان تنگ کردند و پس از آن، بیعت با علی را شکستند و خود به دنبال قدرت بودند و سلطنت می‌جستند، با آن‌ها (طلحه، زبیر) به سبب بیعت‌شکنی جنگیدیم و با تو به سبب ایجاد جنگ داخلی و ستمگری‌ات، پیکار می‌کنیم.

حابس پسر سعد بزرگ قبیله «طی» در شام، پسرعمویش را که مرد زباندار و باشکوهی بود و از کوفه بر او وارد شده بود نزد معاویه آورد و گفت: او در مدینه منوره کشته شدن عثمان را دیده است و فردی مورد وثوق است. معاویه گفت: قصه را برای ما بگو. آن مرد گفت آری می‌گویم... آن دو (طلحه و زبیر) درباره عثمان جنب‌وجوش داشتند و دامن علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) پاک بود و سپس مردم برای بیعت با او مانند پروانگان دورش ریختند. عباها از دوش افتاد، کفش‌ها از پا درآمد و گم شد و سالخورده‌ها زیر پا ماندند. دیگر، از عثمان سخنی نبود.

طلحه و زبیر به بصره آمدند، مردم پرسیدند برای چه آمده‌اید؟ گفتند به انتقام خون عثمان. احسن گفت: سبحان الله! آیا مردم عقل ندارند که بگویند به خدا سوگند جز شما (طلحه و زبیر) کسی عثمان را نکشته است. وقتی عایشه و طلحه و زبیر به بصره آمدند عثمان بن حنیف، ابو الاسود دؤلی را نزد آنان فرستاد. او نزد زبیر آمد و گفت مردم یاد دارند روز بیعت با ابوبکر تو شمشیر کشیده می‌گفتی برای خلافت کسی شایسته‌تر از علی بن ابی‌طالب نیست؛ آن کجا و این کجا؟ او خون عثمان را پیش کشید. ابوالاسود گفت: تو و طلحه، دست به آن کار زدید. ابوالاسود نزد طلحه آمد و او را بر جنگ مصمم دید.

عثمان بن حنیف با یارانش نزد طلحه و زبیر آمدند و با آنان گفت‌وگو کردند و بیعت با علی (علیه السلام) را به یاد آوردند.

آنها گفتند ما خونخواهی عثمان را می‌خواهیم. پسر حنیف گفت: این موضوع چه ربطی به شما دارد؟ پسرها و پسرعموهایش کجا هستند آنان که به این کار سزاوارتر از شما هستند. آیا شما به علی بن ابی طالب علیه السلام حسد بردید که مردم بر او گرد آمدند و شما حکومت را برای خود می‌خواهید. آیا کسی در برخورد با عثمان از شما سرسخت‌تر بود؟ آنها پسر حنیف را ناسزا گفتند و نام مادر او را بردند و زشت‌ترین فحش‌ها را بر زبان راندند.

عمار یاسر در کوفه سخنرانی کرد و گفت ای اهالی کوفه اگر ماجر بر شما پوشیده بود؛ لیکن خبرها برای شما آمده... و طلحه و زبیر اولین انتقاد کننده و آخرین فرمان دهنده بودند و آن دو نخستین کسی بودند که با علی علیه السلام بیعت کردند، و چون به هدف نرسیدند، بدون این که چیزی رخ دهد، پیمان شکستند.

مالک اشتر می‌گوید: ای امیر مؤمنان کار طلحه و زبیر و عایشه بر ما روشن است. آن دو، به اختیار بیعت کردند و بدون رویدادی، و به زعم خونخواهی عثمان، پیمان شکستند. پس خود باید قصاص شوند که نخست کسی بودند که مردم را بر ضد او شوراندند. به خدا سوگند از اوّل نقشه داشتند. آن دو را به هم، به راه عثمان می‌فرستیم که شمشیرها بر دوش داریم و دلها در سینه‌ها. و ما امروز همان هستیم که دیروز بودیم.

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: این گزاره‌های تاریخی که بالغ بر

پنجاه مورد می‌شود، به‌وضوح می‌رساند که آن دو (طلحه و زبیر) اساس فتنه، و شعله‌ور کننده آتش آشوب بر ضد عثمان بوده‌اند. علامه سپس مواردی را به‌طور مشخص یاد می‌آورد.<sup>۱</sup>

"به زبان چیزی گویند که در دل‌هایشان نیست، و خدا بر ایشان احاطه دارد."<sup>۲</sup>

### عبدالله بن مسعود

بخشی از سخنان او درباره عثمان را در صفحات پیشین آوردیم<sup>۳</sup> که او چگونه از عثمان و عملکردهای او، و کارگزارانش، انتقاد می‌کرد و عراق را با یاد بدعت‌ها و رسوایی‌های او برمی‌آشفته. عثمان هم عبدالله را دستگیر و به شدت بازخواست کرد و حتی با خشونت تمام او را از مسجد بیرون انداختند و استخوان دنده‌اش را شکستند و چهل ضربه شلاق بر تنش نواختند. ابن مسعود تا آخرین نفس درباره عثمان اعتقاد بد داشت و حتی وصیت کرد که او بر وی نماز نگذارد. ابن مسعود، عثمان را به سبب بدعت‌هایش، محکوم به مرگ می‌دانست. با چنین وضع چگونه می‌توان به پاکی و قداست عثمان نظر داد؟!<sup>۴</sup>

۱. شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۰۳ و ۱۰۲ و ۸۱/۲؛ الانساب، بلاذری ۵/۱۲۰؛ الامامة و السياسة ۱/۵۵-۵۹، عقد الفرید ۲/۲۷۸؛ صفین، نصرین مزاحم ۷۲/؛ مستدرک، حاکم ۳۶/۱۱۸؛ تاریخ طبری ۵/۱۶۸ و ۱۶۰؛ نهج البلاغه ۱/۲۵۴ و جز این‌ها.

۲. فتح ۱۱/؛ بروج ۲۰/.

۳. الغدير ۹/۳-۶.

۴. فتنه کبری ۱۷۱/.

### عمار بن یاسر

پدري بزرگ و ستایش شده در کتاب و سنت در روز صفین طی خطبه‌ای گفت: ای بندگان خدا برخیزید به سراغ کسانی برویم که خواهان خون عثمان هستند. همانان که بر خویشتن خویش ستم کردند و بدون شایستگی بر مؤمنان حکم راندند و مردمان صالح و خیرخواه او را کشتند و در نقل دیگر گفت: کیست که رضایت پروردگارش بجوید و به مال و فرزند برنگردد؟ جماعتی آمدند و... معاویه کشندگان عثمان را از علی بن ابی طالب، می‌طلبید. شبت بن ربیع گفت: ای معاویه! هرگاه دست تو به عمار برسد او را به سبب خون عثمان، می‌کشی؟ معاویه گفت: چرا نکشم بلکه او را به خاطر «نائل» خدمتکار عثمان می‌کشم. شبت گفت: سوگند به خدای زمین و آسمان، عدالت نشان ندادی. نه سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، تو به عمار نمی‌رسی مگر آن که سرهایی از تن مردمانی جدا شود و زمین و فضا با گستردگی‌اش برای تو تنگ گردد.

پس از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام حسن مجتبی و عمار یاسر را به کوفه فرستاد... ابو موسی اشعری با حسن علیه السلام و عمار دیدار کرد و خطاب به عمار گفت: تو هم با شورشیان هماهنگ شدی و خلیفه را کشتی؟! عمار گفت: من نکشتم ولی بدم نیامد.

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: ما سخنان پیامبر صادق و امین را درخصوص عمار یاسر رها نمی‌کنیم و به سخنان یاهو

دیگران گوش فرا نمی‌دهیم؛ به ویژه اگر دربارهٔ شاخهٔ درخت نفرین شده در قرآن، باشد.<sup>۱</sup>

### مقداد بن اسود کندی

یعقوبی می‌نویسد: در بیعت با عثمان و گزینش او برای خلافت، قومی همراه با علی علیه السلام بودند و دربارهٔ عثمان جسورانه سخن می‌گفتند: مردی می‌گوید: وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم شخصی را دیدم زانوی غم به بغل گرفته و آنچنان افسوس می‌خورد که گویا تمام دنیا از وی گرفته شده، شگفتا برای قریش! این امر بر اهل بیت دریغ ورزیدند، درحالی‌که پسر عموی رسول‌الله صلی الله علیه و آله، اولین ایمان آورنده، داناترین مردم، دین فهم‌ترین، رنج‌دیده‌ترین در اسلام، بیناترین به راه و هدایت یافته‌ترین بر صراط، درمیان ایشان است، به خدا سوگند خلافت را از راهبر هدایت یافته که پاک و پاکیزه است دور کردند و صلاح را نخواستند و راه درست نپیمودند. آن‌ها دنیا را بر آخرت برگزیدند، دور باشند از لطف و رحمت خدا و هلاکت بر مردم ستمکار باد.

راوی گفت نزدیک آن شخص شدم و پرسیدم تو کیستی و

۱. تمهید، باقلانی / ۲۲۰؛ تاریخ طبری ۱۸۷/۵ و ۲۱/۶؛ صفین، نصرین مزاحم، چاپ مصر ۳۶۱-۳۶۹؛ جمهرة الخطب ۱/ ۱۵۸ و ۱۸۱ و جز آن‌ها. ما در همین کتاب (ج ۹ ص ۲۸-۲۹) شمه‌ای دربارهٔ عمار برخوردای عثمان با وی سخن گفته‌ایم، رک.

آن مرد که درباره‌اش چنان می‌گفتی کیست؟ او گفت: من مقداد بن عمرو هستم و آن مرد، علی بن ابی طالب است. گفتم آیا قیام نمی‌کنی تا من تو را یاری می‌کنم. گفت: ای برادر! این کار با یک نفر، دو نفر سامان نمی‌یابد. از مسجد بیرون آمدم ابوذر را دیدم موضوع را به او گفتم او گفت برادرم مقداد راست گفته و سپس عبدالله بن مسعود را ملاقات کردم او نیز همان‌طور گفت و اضافه کرد: این مطالب را برای ما گفته‌اند، نمی‌شود کاری کرد.<sup>۱</sup>

همچنین در جریان بیعت با عثمان نقل است از: عمار بن یاسر (به عبدالرحمن) که گفت: اگر می‌خواهی مسلمانان دچار اختلاف نشوند با علی بیعت کن. مقداد بن اسود گفت: عمار راست گفت اگر با علی علیه السلام بیعت کنی، گوئیم شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.

پسر ابی سرح نیز می‌گفت: اگر می‌خواهی قریش اختلاف نکنند، با عثمان بیعت کن در آن صورت ما گوئیم شنیدیم و اطاعت می‌کنیم. عمار بر ابی سرح پرخاش کرد و گفت از چه وقت تو خیرخواه مسلمانان شده‌ای؟! بنی‌هاشم و بنی‌امیه گفتگوها کردند... عبدالرحمن، علی علیه السلام را خواند و گفت: بر عهد و پیمان الهی به کتاب خدا و سنت پیامبر او و روش دو خلیفه پس از او عمل می‌کنی؟ علی علیه السلام فرمود: به میزان دانش و توانایی‌ام عمل می‌کنم و بعد، عثمان را فراخوانده گفت: بر

تو باد عهد و پیمان الهی که به کتاب خدا و سنت پیامبر او و روش دو خلیفه پس از او، عمل کنی. عثمان گفت: آری، عبدالرحمن با او بیعت کرد. علی علیه السلام فرمود: رفیق بازی کردید و این، اولین بار نیست که بر ضدّ ما از یکدیگر پشتیبانی به عمل آوردید به خدا سوگند تو عثمان را برنگزیدی، مگر آن که آن را به تو برگرداند و خدا را هر روز، تقدیر و برنامه‌ای است... سپس مقدار گفت: من خاندانی مانند اهل بیت ندیدم که پس از پیامبر، با ایشان چنین رفتار شود، درحالی که داورترین به عدل‌اند و آشناترین به حق، به خدا سوگند کاش یاورانی بیابم.

مسعودی نیز چنین گزارش می‌کند:... مقدار گفت: به خدا سوگند من اهل بیت را با مهر و محبت رسول الله صلی الله علیه و آله دوست دارم. شما گرد آمدید حکومت و قدرت محمد صلی الله علیه و آله را پس از او از دست ایشان بیرون ببرید. ای عبدالرحمن اگر من یاری کننده‌ای در برابر قریش می‌داشتم با آن‌ها پیکار می‌کردم همان‌گونه که در روز بدر در معیت رسول الله صلی الله علیه و آله با آن‌ها کارزار کردم...

مقداد از جمله کسانی بود که بر ضد عثمان و در شمارش بدعت‌های او به وی نامه نوشتند. هرچند که او به نامه آن‌ها عمل نکرد. او جزو چهارتنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بهشت شوق دیدار آنان را دارد: علی، عمار، سلمان و مقداد.<sup>۱</sup> مرد دینداری که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و بهشت مشتاق دیدار اوست خلافت عثمان را ضایعه می‌داند و بر آن افسوس می‌خورد و تازه این، رأی او در روز شوری بود، تا چه رسد به زمان بعد که آن همه بدعت و عملکرد زشت از خلیفه سرزد.

### حجربن عدی کوفی

مغیره بن شعبه به سال چهل و یک از سوی معاویه حکمران کوفه شد و هفت سال و اندی در آن سامان حکم راند. وی همواره علی علیه السلام را نکوهش می‌کرد و از او بد می‌گفت و کشتندگان عثمان را مورد لعن و نفرین قرار می‌داد. چون حجر این رفتار مغیره را می‌دید و سخنان او را می‌شنید، می‌گفت: خدا شما را لعنت کند و نکوهش فرماید روزی ایستاد و گفت: ای مردم به قسط و عدالت برخیزید و برای خدا گواه باشید، من گواهی می‌دهم کسی که شما او را نکوهش و نفرین می‌کنید، شایسته‌ترین انسان‌ها است... و این روش مغیره بود تا حکومت وی به سرآمد.

یک روز که مغیره درباره عثمان صحبت می‌کرد و کشتندگان او را مورد لعن و دشنام قرار می‌داد، حجر بن عدی

۱. رک: حلیۃ الاولیاء ۱/۱۴۲؛ اسد الغابة ۴/۴۱۰؛ مروج الذهب ۱/۴۴۰؛ کامل ابن

اثیر ۳/۲۹، عقد الفرید ۲/۲۶۰؛ یعقوبی ۲/۱۴۰.

فریادی بر سر وی کشید که همه کسانی که در مسجد یا بیرون آن بودند، شنیدند و گفت: ای آدم! چنان پیر و کم عقل شده‌ای که اختیار سخن در دست نداری. تو دستور بده جیره و موجب ما را بدهند که به ناحق قطع کرده‌ای. تو همواره امیرمؤمنان را نکوهش و مجرمان را تعریف و ستایش می‌کنی! مغیره در سال پنجاه و یک هجرت وفات یافت، و زیادبن ابی سفیان حکومت کوفه را بر عهده گرفت. او وارد قصر کوفه شد و همان شیوه نکوهیده مغیره را دنبال کرد. حجر به پا خاست و رفتاری را که با مغیره داشت، با او نیز پیش گرفت.

ابن سیرین می‌نویسد: روز جمعه‌ای زیاد خطبه را آن قدر طول داد که نماز به تأخیر افتاد، حجر فریاد برآورد نماز! زیاد اعتنا نکرد و به سخن ادامه داد. حجر مشتی سنگ‌ریزه بر گرفت و به نماز ایستاد و عده‌ای نیز همراه شدند. زیاد پایین آمد و با مردم نماز گزارد و پس از آن موضوع را به معاویه گزارش کرد و او فرمان داد حجر و یارانش را به زنجیر کشد و به شام بفرستد.

آنان دوازده تن بودند. زیاد دو مأمور برای ایشان گماشت و آنان را تا مرج عذراء (حومه‌ی دمشق) آورده و زندانی کردند. معاویه شش نفرشان را آزاد کرد و هشت تن را فرمان قتل داد. دیدگاه این صحابی بزرگ یعنی حجر و یاران او درباره

عثمان این بود که او نخستین کسی بوده که از راه عدالت منحرف شد و به غیر حق حکم کرد. آنان کشته شدن در راه ولای امیر مؤمنان علی علیه السلام را پذیرفتند و زیر بار برائت از او نرفتند.

کسانی که قتل و شهادت برایشان نوشته شده بود به بسترهایشان رفتند و شربت شهادت را در راه عقیده و ایمان به گوارایی تمام نوشیدند.<sup>۱</sup>

### عبدالرحمان بن حسان

پس از کشته شدن حجر بن عدی و پنج تن از یاران او عبدالرحمن پسر حسان و کریم پسر عفیف خثعمی به مأموران گفتند ما را هم به نزد معاویه بفرستید که همگی بر عقیده حجر هستیم. آن‌ها را پیش معاویه آوردند. شمر بن عبدالله خثعمی، از معاویه خواست پسر عفیف را بر او ببخشاید و او را آزاد کند. ولی او پس از یک ماه زندان و محرومیت از اقامت در کوفه آزاد شد. اما عبدالرحمن در حضور معاویه درباره عثمان چنین گفت: عثمان اولین کسی است که درهای ظلم و ستم را گشود و درهای حق را لرزانید. معاویه گفت خود را کشتی.<sup>۲</sup> بنگرید تعصب برحق آن مرد متدین به چه اندازه بود که درباره عثمان، آن هم در حضور طاغوت

۱. رک: اغانی، ابی الفرج اصفهانی ۱۶/۲-۱۱؛ تاریخ، ابن عساکر ۲/۳۷۰-۳۸۱.

۲. کامل، ابن اثیر ۳/۲۰۹ و...

آدم‌کشی چون معاویه، این‌گونه به‌صراحت سخن گوید. معاویه به زیاد نوشت: عبدالرحمن را به بدترین شکل به قتل برساند و زیاد لعین او را زنده به گور کرد.

### هاشم مرقال

هاشم مرقال، آن صحابی مقدّس و قهرمان بزرگ اسلامی است که در روز صفین جوانی را که تبلیغات معاویه او را از راه حق به در کرده بود با یاد نیک از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و طرح بدعت‌ها و زشتکاری‌های عثمان، هدایت کرد، هاشم مرقال به آن جوان گفت عثمان را اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) و مردمان دیندار و قاریان قرآن، آنگاه که بدعت‌های ناصواب و انحراف او را از قرآن و سنّت نبوی دیدند، به قتل رساندند.<sup>۱</sup>

### جهجاه غفاری پسر سعید

در بعضی روزها که عثمان سخنرانی می‌کرد جهجاه بن سعید غفاری به او گفت: بیا پایین تو را به عبائی می‌پیچیم و بر شتری بار می‌کنیم و به کوه دخان می‌فرستیم؛ همان‌گونه که نیکان این دیار را به آنجا تبعید کردی. جهجاه از جمله کسانی بود که زیر درخت با پیامبر بیعت کردند و خدا نیز از ایشان خشنود است. او خلع عثمان و تبعید او را با آن کیفیت به دماوند جایز می‌دانست و آن را به صراحت و در حضور همه

۱. صفین، نصر بن مزاحم ۴۰۲/ و...

می‌گفت و خیلی‌ها با او همدل بوده و هیچ‌کدام از مهاجران و انصار بر او ایراد نگرفتند.<sup>۱</sup>

### سهل‌بن حنیف انصاری، رفاعه‌بن رافع انصاری، حجاج‌بن غزیه انصاری

زیدبن ثابت گفت: ای انصار، شما خدا و رسول او را یاری کرده‌اید، جانشین او را نیز یاری کنید. سهل‌بن حنیف گفت: ای زید! عثمان شکم تو را با خرماهای نخل‌های کوتاه و پرثمر مدینه سیر کرده است. زید گفت: شیخ را (عثمان) نکشید، بگذارید با اجل خویش بمیرد. حجاج‌بن غزیه گفت به خدا قسم اگر از عمر او زمانی جز از ظهر تا عصر نماند ما برای تقرّب به خدا خون او را می‌ریزیم. رفاعه نیز گفت: آتش و هیزم بیاورید یکی از درها را آتش زنیم و چنان کردند آن سوخت و پایین ریخت و مردم در دیگر را گشودند و وارد شدند. نظریه این سه تن، در مباح بودن خون عثمان و خلع او از خلافت دینی اسلامی، در صراحت کمتر از نظریه‌های دیگر مهاجران و انصار نیست.

### ابو ایوب انصاری

ابو ایوب از سبقت‌جویان و از اصحاب جلیل‌القدر بدری است؛ همان کسی که رسول خدا ﷺ به هنگام مهاجرت به مدینه خانه او را برای نزول برگزید. او در یک سخنرانی گفت: ... به خدا سوگند! گویا شما نمی‌شنوید و بر دلهایتان

۱. تاریخ الخمیس ۲/۲۶۰ و...

مهر زده شده است. آیا تا دیروز (زمان عثمان) به شما ظلم و ستم نمی‌شد؟ آیا مردم از حق خود محروم و برخی مورد ضرب و شتم قرار نمی‌گرفتند؟ برخی سیلی خورده و بر شکم برخی لگد زدند و از مسجد بیرون نینداختند؟ حالا که امیر مؤمنان (علی) آمده و حق می‌گوید، عدالت می‌گسترده به قرآن عمل می‌کند، شکرگزار باشید و روی برنگردانید و از آن‌ها نباشید که گویند شنیدیم، ولی نمی‌شنوند. اگر دعوت شدید، پاسخ دهید و اگر فرمان داده شدید اطاعت کنید تا از راستگویان و راست کرداران باشید. ابو ایوب، عصر عثمان را، عصر ظلم و عدوان می‌نامد.<sup>۱</sup>

### قیس بن سعد انصاری

قیس پسر سعد بن عبادۀ انصاری، بزرگ خزرجیان و از صحابی بدری است که مردم را در مصر به بیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام) فراخواند. او درباره عثمان، سخنانی دارد. معاویه پیش از نبرد صفین، به قیس نامه‌ای نوشت. او در جواب معاویه می‌نویسد:... آری طائفه من در ریختن خون عثمان، سهمی به سزا داشته‌اند.

همچنین در هنگامه صفین به نعمان بن منذر می‌گوید: عثمان را کسی کشته است که تو بهتر از او نیستی و کسی او را خوار داشته که او از تو بهتر است. ما با اصحاب جمل به

۱. الامامة و السياسة ۱/۱۱۲؛ جمهرة الخطب ۱/۲۳۶.

سبب پیمان شکنی جنگیدیم و اگر همه اعراب با معاویه باشند، باز انصار با او کارزار می کنند. ما در این پیکار همان گونه ایم که با رسول خدا ﷺ بودیم؛ با چهره هایمان به استقبال شمشیرها رفتیم و سینه های خود را سپر نیزه ها کردیم، تا حق آمد و فرمان خدا غالب گردید. هرچند آنان خوش نداشتند. قیس وارد مدینه شد، حسان بن ثابت که از جانب داران عثمان بود. برای شماتت و سرزنش نزد او آمد و گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) تو را برانگیخت و عثمان را کشتی... قیس گفت: ای کوردل و نابینا به خدا اگر در میان طائفه من و طائفه تو آتش جنگ بر پا نمی شد، گردن تو را می زدم، از اینجا بیرون برو.<sup>۱</sup> آری این جوانمرد انصاری و رئیس خزرج و پسر امیر آن در نامه خود به معاویه، افتخار می کند که طائفه او از نخستین کسانی بودند که در ریختن خون عثمان، پیش قدم شدند و حق با علی و باطل با عثمان همراه بود، و آنان که در واقعه خانه (عثمان) کشته شدند از ستم گران بوده اند.<sup>۲</sup>

### فروقه بن عمرو انصاری

پسر ودقه بیاضی انصاری از بدریون و از کسانی بود که در قتل عثمان، کمک کرده است. مالک حدیث او را آورده، لیکن

۱. صفین، نصر بن مزاحم ۵۱۱/، جمهرة الخطب ۱۹۰/۱ و...

۲. رک: الغدير ۹۶/۲-۱۱۰.

نام او را یاد ننموده است؛ زیرا او در ریختن خون عثمان شرکت داشته و از انصار مدینه عقب نمانده است.<sup>۱</sup>

### محمد بن عمرو پسر حزم انصاری

او از کسانی است که رسول خدا ﷺ او را محمد نام نهاد و در میان چندین محمد، چون محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه، او سر سخت‌ترین مخالفان عثمان بوده است.

### جابر بن عبدالله انصاری و دیگر صحابه

حجاج بن یوسف پس از آنکه کار پسر زبیر را بساخت و از کارزار او فراغت جست، به مدینه آمد و یکی دو ماه در آنجا ماند به مردم آن اهانت‌ها کرد و بدرفتاری‌ها نمود و گفت آن‌ها کشندگان عثمان خلیفه‌اند. او بر دست جابر بن عبدالله و عده‌ای دیگر با سرب مهر زد آنگونه که با اهل ذمه کنند. بر گردن انس بن مالک نیز مهر زد و به سراغ سهل بن سعد فرستاد و گفت چرا عثمان پسر عفان را یاری نکردید، او گفت: کردم، حجاج گفت دروغ گفتی و سپس دستور داد بر گردن او هم با سرب مهر زدند. از مجموعه روایات چنین بر می‌آید که حجاج بقیه اصحاب، از جمله جابر را که در مسجد النبی ﷺ جلسه درس داشته و مردم از او دانش می‌آموختند، به اتهام اینکه عثمان را یاری نرسانده و خوارش

۱. استیعاب؛ شرح حال فروة و شرح موطا، رزقانی ۱/۱۵۲.

کرده‌اند، به شدت مورد مؤاخذه و شکنجه قرار داده است.<sup>۱</sup>

### جبله بن عمرو انصاری

او پسر ساعده انصاری و از اصحاب بدر بوده است. روزی در آستانه خانه‌اش نشسته و غل و زنجیری در دست داشت. عثمان بن عفان بر وی گذشت. او گفت: ای نعل! به خدا قسم تو را می‌کشم و بر شتری زخمی سوار می‌کنم و به آتش فشان (دماوند) بیرون می‌برم. بار دیگر آمد و عثمان را بر منبر دید و او را از منبر پایین آورد. او نخست کسی است که به عثمان، سخنان تند و نیش‌دار گفته است. وی در انجمن قبیله خود نشسته بود و افساری در دست داشت. روزی گفت این افسار بر گردن تو اندازم مگر آنکه دور و بری‌ها و افراد اندرونی خود را رها کنی. عثمان گفت: کدام افراد اندرونی به خدا سوگند من کسی را بر نمی‌گزینم، جبله گفت: مروان، معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد را برگزیده‌ای و در میان آن‌ها کسانی هستند که در آیاتی در نکوهش آن‌ها نازل شده و رسول خدا ﷺ خون آن‌ها را مباح دانسته است. عثمان برگشت. همواره مردم از آن روز جرئت و جسارتشان بر عثمان زیاد شد. در نقل دیگر نیز، به عثمان گفت: بازار را در اختیار حارث بن حکم گذاشته‌ای و چنان و چنین کرده‌ای و حارث کالای مردم را ارزان می‌خرد، گران

۱. الانساب الاشراف، بلاذری ۳۷۳/۵؛ طبری ۲۰۶/۷ و...

می فروخت و از جایگاه اهل داد و ستد عوارض می گرفت. او به عثمان گفت بازار را از دست او درآور، ولی او چنین نکرد. در کتاب اخبار مدینه (ابن شبه) آمده: عثمان را برای دفن به بقیع آوردند و جبلة پسر عمرو، مانع از دفن او شد و او را در «حش» کوکب دفن کردند. این مرد با جلالت بدری را ابن عبدالبر در استیعاب، فاضل و از فقیهان صحابه برشمرده و او از یاران عادل پیامبر بود، که به سنت و نظرش استدلال می شد. وی در اعتراض به عثمان می غرید و آشکارا انتقاد می کرد و به مردم می گفت جواب سلام او را ندهید. رفتار چنین انسان شریفی این گونه بود. پس آیا می توان از عثمان دفاع کرد و او را بی گناه دانست؟!<sup>۱</sup>

### محمد بن مسلمة انصاری

ابو عبدالرحمن محمد انصاری از بدریون، گوید با عده ای از افراد قبيلة خود به نزد سران مصریان، که چهار تن بودند، رفتم. آنها در چادری ساکن بودند و بقیه مصریان، پیرو آنان بودند. لب به سخن گشودم و حق عثمان را بزرگ داشتم و بیعت او را یادشان آوردم و آنها را از آشوب بیم داده و گفتم در صورت قتل او، اختلافی بزرگ رخ می دهد، شما اولین گشاینده این در نباشید؛ عثمان هم از ایرادهایی که شما دارید، دست می کشد و من ضمانت می دهم. گفتند اگر دست نکشید

۱. رک: الاصابة ۲۲۳/۱؛ انساب، بلاذری ۴۷/۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۱۶۵/۱ و...

چطور؟ گفتم در آن وقت شما هرچه خواستید انجام دهید. مصریان خشنود شدند و برگشتند و من هم نزد عثمان برگشتم و گفتم می‌خواهم در خلوت با تو سخن گویم. وقتی تنها شدیم، گفتم: خدا را خدا را ای عثمان مواظب خود باش، این مردم آمده‌اند خون تو را بریزند و تو می‌بینی که یاران تو، تو را رها و خوار کرده‌اند؛ بلکه بدخواهان تو را تقویت می‌کنند. عثمان به گفته من رضا داد و برایم دعای خیر کرد. چند روزی گذشت، عثمان از بازگشت مصریان سخن گفت و گوینده‌ای گفت: آنان در «سوداء»<sup>۱</sup> اتراق کرده‌اند. اندکی بعد خبر آمد که بر «ذوخشب»<sup>۲</sup> رسیده‌اند. عثمان پرسید چه کنیم؟ گفتم والله نمی‌دانم ولی گمان ندارم که برای کار خیری برگشته باشند. عثمان گفت: برشان گردان. گفتم به خدا قسم من چنان کاری نمی‌کنم. عثمان پرسید: چرا؟ گفتم: من ضامن شده‌ام که تو از آن کارها دست بکشی و تو چنین نکردی، پناه بر خدا.

مصریان در «اسواف» اتراق کردند و به محاصره عثمان پرداختند. سران مصر نزد من (محمد بن مسلمه) آمدند و گفتند: مگر با ما سخن نگفتی و قول ندادی که او دیگر از آن کارها نکند و ما را برگرداندی؟! گفتم: آری. آن‌ها نامه

۱. جایی در راه مدینه به شام.

۲. وادی در راه یک شبه مدینه.

کوچکی را که با قلم سربی نوشته شده بود درآوردند و گفتند: آن را نزد غلام عثمان همراه با شترهای حامل زکات بود، یافتیم. مضمون نامه نشان از عهدشکنی خلیفه دارد.

علّامه امینی رحمته الله می‌نویسد: می‌بینید که ابو عبدالرحمن محمد بن مسلمه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله تردیدی نداشته که ایرادهایی که آن جماعت بر عثمان داشتند هر یک می‌تواند هلاکت‌آور و موجب هتک حرمت شود؛ لیکن او به‌عنوان اصلاح و خیرخواهی پیش آمده از عثمان قول توبه گرفته و مصریان را برگرداند. اما گویا عثمان حرمت او را نگاه نداشت و به عهد خویش وفا نکرد.

### عبدالله ابن عباس

ابن عباس، پسرعموی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و دانشمند امت اسلامی است. او هرچند به دلیل سرپرستی حجاج در قتل عثمان دخالت نداشت؛ اما او با دیگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلیفه و عملکردهای خلاف او هم‌رأی بود.

مردمانی نزد او آمدند و درباره خلفا سؤالاتی کردند. ابن عباس گفت: ابوبکر درعین حال که تندوتیز بود، بد نبود و عمر همانند پرنده بیم‌ناکی بود که می‌پنداشت بر سر هر راهی برای او دامی نهاده‌اند. عثمان کسی بود که خواب و غفلت او را از بیداری و هوشیاری مشغول ساخته بود و علی علیه السلام مردی بود سینه‌اش پر از حکمت و دانش، او دارای صلابت و شکوه

و روح یاری بود و خویشاوند نزدیک پیامبر ﷺ و گمان می‌رفت به هرچه دست بلند کند، به آن می‌رسد و به چیزی هم دست نبرد مگر آنکه بدان رسید.

ابن عباس در جواب نامه‌ای که معاویه به او نوشت و سخنانی مطرح کرد چنین نگاشت:

درباره قتل عثمان که مرا متهم کرده‌ای تو خودت، منتظر کشته شدن و دوستدار هلاکت او بودی و مردمان خود را از یاری او بازداشتی و آن قدر دست به دست کردی تا او به قتل رسید، و بعد خون او را بر گردن ما انداختی و مظلومیت او را فریاد کردی؛ اگر او مظلوم شد تو ستم‌کارترین بودی و او باش را بر ما برانگیختی تا به مقصود خود که سلطنت باشد، برسی.

﴿وان ادری لعلّه فتنه لكم و متاع الی حین﴾<sup>۱</sup>

و نمی‌دانم، شاید آن فتنه‌ای برای شما باشد و برخورداری موقت.

## عمرو بن عاص<sup>۲</sup>

علامه امینی، پنج گزارش تاریخی از عمرو بن عاص در مورد عثمان بن عفّان آورده است: پس از آن که عثمان، عمرو عاص را از تصدی امور مالیاتی مصر برکنار کرد و به جای او

۱. انبیاء/۱۱۱.

۲. عمرو بن عاص، یا عمرو بن عاصی بود و ضبط شده است و برای شناخت نسبتاً

کامل او بنگرید: الغدير ۱۲/۲-۱۷۶

عبدالله بن سعد را گماشت، عمرو به مدینه آمده و درباره عثمان عیب‌جویی می‌کرد. عثمان او را فراخواند در یک جلسه خصوصی به وی گفت ای پسر نابغه! چقدر زود جبّه تو شپشک گرفت. به خدا سوگند اگر مسئله خوردن و اختلاس تو نبود برکنارت نمی‌کردم... عمرو از نزد عثمان بیرون آمد؛ ولی به شدّت نسبت به او کینه انباشت. عمرو نزد علی علیه السلام زیور و طلحه می‌آمد و آنان را بر ضد عثمان تحریک می‌کرد. در نخستین محاصره عثمان از مدینه خارج شد و در فلسطین سکنی گزید.

بنابر نقلی، سواره‌ای بر او گذشت. عمرو پرسید از کجا می‌آیی؟ آن مرد گفت: از مدینه. پرسید عثمان چه کرد؟ او در محاصره بود. عمرو گفت: پس سیخ داغ بر آتش است... و روزی دیگر سواره‌ای دیگر بر او گذشت، و او گفت عثمان را کشتند. عمرو عاص گفت منم ابو عبدالله هستم. اگر زخمی را بخارنم خونیش می‌کنم... او گفت: به خدا قسم هر چوپانی که بر سر کوه دیدم؛ او را بر ضد عثمان شورانیدم. من آنم که اگر زخمی را پوست بکنم، خونیش می‌کنم. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ای عمرو تو اکنون در دفاع از عثمان و طلب خون او سخن می‌گویی؟ مگر تو نبودی که دنیا را برای عثمان پر از آتش کردی آنگاه خود به فلسطین رفتی! به خدا قسم تو نه در حیات عثمان او را یاری کردی و نه پس از

کشته شدن برای او خشم کرده‌ای! تو دین خود را به دنیای خویش فروخته‌ای.

مردی از همدان شنید، که عمرو عاص درباره‌ی علی علیه السلام بد می‌گوید، گفت ای عمرو بزرگان ما شنیده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که را من مولای او هستم، علی مولای اوست. این کلام حقیقت دارد یا نه؟ عمرو گفت: حق است و من می‌افزایم در میان یاران محمد صلی الله علیه و آله کسی در برتری و فضیلت هم پای علی نیست. آن جوان همدانی را وحشت گرفت. عمرو گفت: اما آن برتری را با قتل عثمان تباه کرد. آن مرد پرسید: مگر او فرمان قتل داد؟ عمرو گفت: نه؛ کشندگان او را پناه داد. مرد همدانی پرسید: آیا مردم با علی بیعت کردند؟ عمرو گفت: آری. مرد همدانی پرسید: پس چه چیزی بیعت او را باطل ساخت؟ عمرو گفت: من او را درباره‌ی عثمان متهم می‌شناسم. مرد همدانی تو هم متهم بودی که به سرزمین فلسطین بیرون رفتی. آن مرد همدانی به میان قوم خود برگشت و گفت: من با مردمی سخن گفتم که باطل از دهان آنان آشکار است. حق با علی است، پیرو او باشید.<sup>۱</sup> این‌ها نظرهای عمرو عاص درباره‌ی تباهکاری‌های عثمان است. اهل سنت او را عادل و از بزرگان صحابه می‌دانند. داوری نهایی با

۱. الاصابه ۳/۳۸۱؛ طبری در تاریخ خود ۵/۲۳۴؛ الامامة السیاسة ۱/۹۳ و چندین

منبع دیگر.

شما خواننده است.

### ابوطفیل عامربن وائله

ابوطفیل عامر پسر وائله، صحابی بزرگ پیامبر، وارد شام شد. معاویه کسی به سراغ او فرستاد و او را نزد خود برد و به او گفت: آیا تو از کسانی هستی که عثمان را کشتند؟ ابوطفیل گفت: نه؛ معاویه گفت: پس از کسانی می‌باشی که حضور داشتی و یاری‌اش نکردی؟ چرا؟

ابوطفیل: چون مهاجران و انصار وی را یاری نکردند. اما ای معاویه، تو، که مردم شام با تو بودند؛ چرا به وی نصرت نرساندی؟ معاویه: نمی‌بینی، این خون‌خواهی من، نصرت و یاری اوست.

ابوطفیل خنده تلخی کرد و گفت: وضع تو، وضع آن شاعر است که گفت: می‌شناسمت که پس از مرگ، بر من ناله و گریه می‌کنی. درحالی‌که زمان حیات و زندگی‌ام برای من توشه‌ای فراهم نکردی.

در آن وقت مروان بن حکم و برخی دیگر از امویان وارد شدند؛ تا نشستند معاویه گفت: این پیرمرد را می‌شناسید؟ گفتند نه. معاویه گفت: این دوست علی بن ابی طالب، تک‌سوار صفین و شاعر عراق است، او ابوطفیل است. سعید بن عاص گفت: اکنون او را شناختیم؛ چرا کیفر نمی‌کنی و به او دشنام دادند! و معاویه جلو گرفت... و بعد رو به ابوطفیل کرد و

پرسید تو این‌ها را می‌شناسی؟ گفت بدی‌شان را انکار نمی‌کنم و خیر و نیکی‌شان را نمی‌شناسم و سپس سرود:

اگر عداوتی در سینه پنهان باشد، بدترین دشمنی، دشنام گویی است.<sup>۱</sup>

### سعدبن ابی وقاص

از یکی از ده تنی که گویند به بهشت بشارت داده شده، و عضو شورای شش نفره است.

عمرو عاص نامه‌ای به او نوشت و درباره عثمان و قاتلین او از وی پرسید. سعد در جواب نوشت: او با شمشیری به قتل رسید که آن را عایشه برآهیخت و طلحه تیزش کرد و علی علیه السلام مسموم ساخت<sup>۲</sup> و زبیر سکوت کرد و به اشاره دست کفایت جست. ما نیز دست نگاه داشتیم. اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم از او دفاع کنیم. لیکن عثمان دگرگونی ایجاد کرده و خود عوض شده بود. او کار نیکو می‌کرد و بد هم، به عمل می‌آورد و اگر ما در یاری نکردن به او، کار خوبی کرده‌ایم که هیچ و اگر بد کرده باشیم، من از خدا طلب مغفرت می‌کنم.

از تاریخ برمی‌آید که سعدبن ابی وقاص در خطرناک‌ترین

۱. رک: تاریخ الخلفاء، سیوطی / ۱۳۳؛ تاریخ، ابن عساکر ۲۰۱/۷؛ مروج الذهب ۶۲/۲ و...

۲. رک: حدیث از عایشه / ۸۳

لحظه، که جمع کثیری بر سر عثمان ریخته و می‌خواستند او را بکشند، وی را خوار کرده و یاری‌اش ننموده است. هر چند دست به دامن علی علیه السلام شده که برای چندمین بار هم شده پادرمیانی کند و او را از قتل برهاند. علی علیه السلام نیز فرمود: من آن‌قدر از او دفاع کردم که از مردم خجالت می‌کشم. این، مروان، معاویه، پسر عامر و سعید بن عاص‌اند که کار را به اینجا کشانده‌اند و هرگاه من عثمان را نصیحت کردم و دستور دادم از آن‌ها دوری گزیند، به من خیانت کرد، سرانجام سعد بن ابی وقاص چه نقشی داشته است، خود می‌گوید: می‌توانستم از عثمان حمایت کنم؛ لیکن به واسطه دگرگونی فسادآمیز خود چنان نکرد. گرچه در صورت مسئول بودن، استغفار کفایت نمی‌کند و شاید آن برای ظاهرسازی و تبرئه خود باشد.<sup>۱</sup>

### مالک اشتر بن حارث نخعی<sup>۲</sup>

عثمان به مالک اشتر و همفکران او نامه‌ای نوشت و آنان را به اطاعت فراخواند و اعلام کرد شما نخستین تفرقه‌اندازان هستید، تقوا داشته باشید و به حق برگردید و آنچه را دوست دارید به او (عثمان) بنویسید.

۱. تاریخ طبری ۱۲۱/۵.

۲. شرح حال مختصر او را در الغدير ۳۸/۹-۴۱ بخوانید.

مالک در پاسخ نوشت: از مالک حارث به خلیفه گرفتار، خطاکار، کنار افتاده از سنت پیامبری و پشت سر اندازنده کتاب خدا. اما بعد، نامه تو را خواندیم. خود و کارگزاران را از ستم و تجاوز و تبعید صالحان، باز بدار ما در طاعت خواهیم بود و... چند تن آن نامه را نزد عثمان آوردند وقتی عثمان نامه را خواند، گفت: خداوندا من توبه می‌کنم. و ابوموسی و حذیفه را در کوفه به کار گمارد تا طبق قانون اسلام عمل کنند. نظر مالک اشتر درباره عثمان صریح و آشکار است و نیازی به تجزیه و تحلیل ندارد. او حاضر است از عثمان اطاعت کند، به شرط این که او دست از خلاف بردارد. اما موضوع توبه عثمان در بحث محاصره عثمان خواهد آمد.

### عبدالله بن عکیم

به نقل بلاذری، عبدالله بن عکیم، صحابی پیامبر می‌گوید: من در ریختن خون هیچ خلیفه‌ای کمک نمی‌کنم. پرسیدند در خون عثمان کمک کردید؟ گفت: من یادکرد اعمال خلاف او را، اعانت بر ریختن خون او می‌دانم.<sup>۱</sup>

علّامه امینی رحمته الله علیه می‌نویسد: این سخن صراحت بر آن دارد که او اعتقاد به خلافت‌کاری‌ها و سوء کردارهای خلیفه داشته و آن‌ها را با اطمینان در انجمن‌ها در میان جمعیت، به زبان

۱. الانساب، بلاذری ۱۰۱/۵؛ طبقات، ابن سعد ۵۶/۳.

می‌آورد، و همان از اسباب ریختن خون خلیفه شده است.

### محمد بن ابی حذیفه عثمی

او سرسخت‌ترین مردم در برانگیختن ضد عثمان بود و در سالی که عبدالله بن سعد بن ابی سرح حاکم مصر شد. او و محمد بن ابی بکر بن ابی قحانه با هم به مصر رفتند و درباره عثمان ایرادها و عیب‌ها بازگو کردند که عثمان، کسی را کارگزار مصر کرده که رسول خدا ﷺ در فتح مکه خون او را مباح دانسته و قرآن بر کفر او نزول یافت، آنگاه که گفت من هم مانند قرآن نازل می‌کنم.<sup>۱</sup>

آنان به مردم مصر می‌گفتند: ما جنگ را پشت‌سر داریم این جنگ با عثمان. پسر ابو حذیفه و پسر ابوبکر در مصر توسط پسر ابی سرح بازداشت و زندانی شدند و پس از وساطت محمد بن طلحه بن عبیدالله آزاد شدند و به افشاگری درباره کارهای عثمان پرداختند.

عثمان سی هزار درهم با چند تخته جامه برای پسر ابی حذیفه فرستاد و او همه آن را در مسجد آورد و گفت ای جماعت مسلمان نمی‌بینید عثمان با دین من بازی می‌کند و به من رشوه می‌دهد، و مردم مصر در عیب‌جویی و انتقاد خود بر عثمان افزودند. مردم مصر بر سر ابن ابی حذیفه گرد آمده

۱. رک: به همین کتاب ۲۸۱/۸.

او را رئیس خود کردند. زمانی که شورش مردم بالا گرفت، عثمان استانداران بلاد را، در سال ۳۵ هجری جمع کرد و عبدالله بن سعد هم متوجه مدینه شد و عقبه بن عامر را جانشین خود کرد و حذیفه بر ضد او شورید و در شوال همان سال عثمان را از خلافت برکنار و مردم را بر ضد عثمان برانگیخت. البته برخی به دروغ به او نسبت داده‌اند که نامه‌هایی از زبان همسران رسول خدا ﷺ بر ضد عثمان جعل کرده است؛ ولی تاریخ صحیح چنان اموری را دروغ می‌داند؛ زیرا بیشتر افراد موضع آن‌ها را نسبت به عثمان می‌دانستند و نیازی بدان مطالب ساختگی نبوده است.

### عمرو بن زرارۀ نخعی

او و برخی هم‌فکرانش، از نخستین کسانی بودند که مردم را به برکناری عثمان از خلافت و بیعت با علی علیه السلام فراخواندند. عمرو پسر زرارۀ به پاخاست و گفت: ای مردم! همانا عثمان حق را شناخته و آن را رها کرده و صالحان را برانگیخته و اشخاص شرور را بر آنان حاکم می‌کند. ولید به فرمان عثمان او را به شام تبعید کرد. او در راه نزد مالک اشتر و اسود بن قیس بن یزید که از صحابی پیامبر بودند، رفت.

قیس گفت: به پروردگار کعبه، خاضعانه قسم می‌خورم و در آشکار و نهان امید پاداش از او دارم. من ابا وهب، ولید و صاحب او پناهگاه گمراهی (عثمان بن عفان) را از مقام

خلافت خلع می‌کنم.<sup>۱</sup> این صحابی که عصر پیامبر ﷺ را درک کرده، درباره عثمان اینگونه بی‌پرده سخن گفته است.

### صعصعة بن صوحان<sup>۲</sup>

صعصعة بن صوحان، رئیس قبیله عبدالقیس بود. او خطاب به عثمان درحالی که بر روی منبر سخن می‌گفت، عرضه داشت: ای امیر! کج رفتی و امت تو هم کژ رفت. میانه‌رو تا مردم هم میانه روند.

روزی صعصعه سخن می‌گفت و کلامش طولانی شد، عثمان گفت: ای مردم! این آدم پر حرف، لاف زن، نمی‌داند خدا کیست و کجاست!...

صعصعه گفت: خدا پروردگار ما و پروردگار پدران نخست ماست. و او در کمینگاه است. آنگاه آیه ۳۹ سوره حج را تلاوت کرد و آن نوعی اعلان جنگ با عثمان بود. عثمان بی‌جهت آن آیه را در حق خود و خاندان و دوستانش می‌پنداشت.

### حکیم بن جبلة عبدی

این مرد بزرگ، شایسته، دیندار و مورد اطاعت قوم خود، که مسعودی او را به سیادت و زهد و عبادت ستوده است، از رهبران انقلابیون بصره بر ضد عثمان و از افرادی بود که

۱. رک: الاصابة ۵۴۸/۱ و ۵۳۶/۲؛ اسد الغابه ۱۰۴/۴؛ الانساب، بلاذری ۳۰/۵

۲. شرح حال مختصر او را در صفحه ۴۳ بخوانید.

به سوی مدینه حرکت کرده و مردم را بر ضد عثمان برمی‌انگیخته است.

در جنگ جمل پای او قطع شد. پای خویش را برگرفت و حمله برد. آن قدر آن را بر سر قاتل خویش کوبید تا او را کشت، درحالی که می‌خواند: ای نفس، مترس تو را بهترین فراخوان، خوانده است. اگر پای من بریده شد چه باک بازوان من، همراه من است.<sup>۱</sup>

### هشام بن ولید مخزومی

هشام برادر خالد بن ولید است و عمّار یاسر در پیمان مخزومیان بود و در برخورد تند و پرخشونت عثمان با وی، هشام به او گفت: اگر به عمّار آسیبی رسید از قریش به جای او بزرگی را خواهم کشت. هشام اشعاری درباره عثمان دارد که از آن جمله است: زبان من بلند است پس از آهنگ آن بر حذر باش تا گزند آن بر تو نرسد و شمشیر تیزم از زبانه بلندتر می‌باشد.

ملاحظه می‌کنید این صحابی درباره خلیفه چنان عقیده دارد و آن گونه سخن می‌گوید. صحابه دیگر بر این موضع او ایراد نگرفتند. آیا عثمان در نظر این صحابی خلیفه دادگری بوده است؟<sup>۲</sup>

۱. صفین، نصر بن مزاحم / ۸۲؛ مروج الذهب ۷/۲.

۲. الاصابه ۶۰۶/۲.

### معاویه بن ابوسفیان اموی

علامه امینی رحمۃ اللہ علیہ یازده گزارش تاریخی از معاویه در ارتباط با قتل عثمان آورده که برخی از آن‌ها به مناسبت‌هایی گذشت. امیرمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: سبحان الله تو چقدر هواپرست، بدعت‌گذار و درحیرت و سرگردانی هستی... و درباره کشته شدن عثمان چه اندازه سخن می‌گویی؟ تو آن زمان که نصرت او به سود تو بود، او را یاری کردی و زمانی که نصرت تو می‌توانست به نفع او باشد، او را خوار و زبون ساختی. به خدا قسم پسر عمویت عثمان را جز تو، نکشته است. تو به آرزومندی پرداختی و به انتظار نشستی و به آنچه طمع داشتی رسیدی. عملکرد تو گواه است.

ابن عباس نیز می‌نویسد: تو از وجود عثمان نیاز خویش را گرفتی، از تو یاری خواست، کمکش نکردی تا به آنچه می‌خواستی رسیدی و گواه میان من و تو در این موضوع پسرعموی تو و برادر عثمان، ولید بن عقبه است. ای معاویه تو انتظار قتل عثمان را می‌کشیدی و هلاکت او را دوست و یاری خود را از وی دریغ داشتی. تو می‌دانستی که چه می‌کنی، آنگاه که نامه او به تو رسید و کمک می‌خواست و فریادرس می‌طلبید... و وقتی او کشته شد خود را عزادار و خواهان خون او قلمداد کردی و گفتی: او مظلوم کشته شد و اگر او مظلومانه کشته شده باشد تو در این میان ستمکارترین هستی.

بلاذری می‌نویسد: زمانی که عثمان به معاویه نامه نوشت و از او یاری خواست. معاویه، یزیدبن اسد قسری، نیای خالدبن عبدالله، امیر عراق را به کمک او اعزام کرد و گفت تو در «ذاخشب» اتراق می‌کنی و به مدینه وارد نمی‌شوی و نگو که شاهد و حاضر چیزی می‌بیند که غائب آن را نمی‌بیند. در اینجا، شاهد و حاضر من هستم و تو غایبی. یزیدبن اسد در ذی خشب ماند تا عثمان کشته شد. آن وقت معاویه او را به شام فراخواند. او با لشکریانش به شام آمد. معاویه چنان کرد که عثمان کشته شود، تا خلافت را برای خود بخواهد.<sup>۱</sup> از مجموع این سندهای تاریخی برمی‌آید که پسر هند، همانند دیگر صحابه، عثمان را یاری نکرد و خوارش ساخت با این تفاوت که اصحاب به جهت فساد و بدعت‌گذاری‌های خلیفه او را مورد انتقاد قرار می‌دادند و خوار و زبونش کردند، لیکن معاویه هدف خود را داشت که اوضاع آشفته شود و به سود خود بهره‌برداری کند.

### سفن عثمان درباره فویش

مغیره‌بن شعبه بر عثمان، که در محاصره مسلمانان قرار داشت، وارد شده، و گفت این جماعت بر ضد تو گردآمده‌اند، اگر دوست داشتی برو مکه و اگر دوست داشتی در همین خانه، دری بگشاییم پنهانی به شام برو که در آنجا معاویه و شامیان

۱. نهج البلاغه ۶۲/۲؛ شرح ابن ابی الحدید ۴۱۱/۳؛ صفین نصر ۴۷۲/؛ الامامة و

جانب تو را دارند و اگر هم خواستی خروج کن و ما همراه تو با آنان می‌جنگیم. عثمان گفت، به مکه نمی‌روم، شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود مردی از قریش در مکه به کفر و الحاد گراید و نیمی از عذاب این امت از انس و جن،<sup>۱</sup> بر گردن او خواهد بود. من نمی‌خواهم آن کس باشم. پسر زیبر گفت: من اسبانی نجیب برای تو آماده دارم سوار شو به مکه برو که آنان در حرم خون تو نریزند. عثمان در جواب همان حدیث نبوی را یاد آورد.<sup>۲</sup>

این گزارش و چندین گزارش دیگر برای ما روشن می‌سازد که عثمان بیم آن داشته که او مصداق آن حدیث نبوی باشد و در صورت رفتن به مکه و کشته شدن در آنجا، کلام رسول الله ﷺ بر او صدق کند و این اطمینان او از آن باب تواند باشد که هر انسانی بر خویشتن خویش بصیر و آشناست. وگرنه اوّل: او از کجا می‌دانست که آن مردی که در مکه به سبب کفر و الحادش کشته می‌شود اوست مگر پیامبر ﷺ از او نام برده بود. پیامبر ﷺ در آن حدیث تنها از فردی ناشناس نام برده است. دوم: او چگونه نگران است درحالی که می‌گویند پیامبر، او را وعده به بهشت داده است.

۱. و به نقلی: نصف عذاب عالم، مسند، احمد ۶۷/۱.

۲. رک: ازالة الخفاء ۲/۲۴۳؛ سيرة حلبی ۱/۱۸۸؛ تاریخ الخلفاء ۱۰۹/ و چندین

منبع دیگر.

بهشت را جز برای او نساخته‌اند؟ و مگر او بهشت را دوبار از پیامبر نخریده، یکبار با کندن چاه و دیگر بار با اعزام لشکر عسرت و سختی؟ و مگر پیامبر ﷺ به او نفرموده است او کشته می‌شود و روز قیامت، امیر بی دفاعان و خوارشدگان، محشور خواهد شد که شرق و غرب به حال او غبطه خورند و به تعداد قبیله ربیعیه و مضر شفاعت کند؟! او چگونه می‌ترسد درحالی که پیامبر در آن سلسله حدیث‌ها فرموده: بر شما باد این امیر و یاران او! و اشاره به عثمان کرده است. مگر نقل نکرده‌اند که در حرکت عثمان از جایی به جایی در بهشت برق می‌زند؟! او چگونه بیم داشته آن مرد ملحد و مقتول در مکه او باشد، درحالی که به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که فرمود هر پیامبری رفیقی دارد و رفیق و همدم من در بهشت عثمان است. پیامبر ﷺ هر وقت بر منبر بالا می‌رفت، پائین می‌آمد می‌فرمود: عثمان در بهشت است! یا اینگونه حدیث‌های ساختگی، اما عثمان خود را می‌شناخته، از کارهای خارج از چهارچوب دین اسلام خبر داشته و نگرانی‌اش بی‌اساس نبوده است. آری هر پژوهشگری می‌داند که این سلسله احادیث بی‌پایه‌اند، او چگونه بیمناک نباشد که هر انسانی بر خویشتن خویش بصیر و بیناست، هر چند عذرهای آورد و بهانه‌ها بترشد.

### شعرهایی در تأیید آنپه گذشت

عَلَّامه امینی رحمته الله ده قطعه شعر درباره عثمان و قتل او آورده

است، که می‌توانند از اسناد تاریخی باشند:

دیده کسی که بر پسر عفان بگرید، گریان باد. او ورقه‌های قرآن را پاره کرد و پراکند. حق را رها کرده و به دنبال هوای نفس افتاد و جنگی خونین را سبب شد. من به خدای رحمان از دین نعتل و آیین پسر صخر - این دو مرد - به خدا پناه می‌برم....<sup>۱</sup>

### مهاجرین و انصار

داستان مهاجرین و انصار دربارهٔ قتل عثمان و یا ترک یاری او در ماجراهای تاریخی آشکار است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: ...و به جانم سوگند من هم یکی از مهاجران بودم همان‌گونه که آنان وارد یا خارج می‌شدند، من نیز وارد یا خارج می‌شدم.

ثابت پسر عبدالله بن زبیر به شامیان نگریست و گفت: من آنها را دشمن می‌دارم. سعید بن خالد پسر عمرو بن عثمان گفت: علت آن است که آنها پدر تو را کشتند، گفت راست گفתי، نیای تو را هم مهاجرین و انصار به قتل رساندند.

ابوطفیل هم در جواب معاویه که پرسید، چرا عثمان را یاری نکردی و از وی حمایت ننمودی؟ گفت: چون مهاجران و انصار یاری‌اش نکردند.

ابومسلم خولانی از تابعین، در مدینه، شنید نابینایی عثمان

۱. معجم الشعراء، مرزبانی؛ الانساب، بلاذری ۱۰۴/۵؛ صفین/۴۳۵.

و نسل او را لعن می‌کند. گفت: ای اهالی مدینه شما یا کشنده بودید یا خوارکننده.

حسان بن ثابت نیز درباره کسانی که عثمان را تنها گذاشتند و از او حمایت نکردند، گفت: انصار به هنگام مرگ او به یاری اش برخاستند درحالی که والیان او از انصار بودند. کیست که مرا در نکوهش زیر و طلحه که موضوع را دامن زدند، معذور بدارد و محمد بن ابی بکر و پشت سر او عمّار آشکارا دست به کار شدند. علی علیه السلام نیز در خانه اش نشسته بود و با اینکه خبرها نزد او بود، از وی می‌پرسیدند و او با کمال سکون و آرامش عاقبت امر را انتظار می‌کشید...<sup>۱</sup>

### نامه اهالی مدینه به صحابه مرز نشین

طبری می‌نویسد: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از روش عثمان و تغییر و تبدیل‌های او لب به شکایت گشودند و به آنان که برای جهاد در مرزها پراکنده شده بودند، اینگونه نامه نوشتند: شما برای جهاد در راه خدا عزوجل بیرون رفته و خواهان گسترش دین محمد صلی الله علیه و آله هستید. درحالی که پس از رفتن شما، دین محمد صلی الله علیه و آله به تباهی کشیده شد؛ زود بیایید دین محمد صلی الله علیه و آله را استوار بدارید، خلیفه شما فاسد شده و دین را تباه کرده، او را برکنار کنید. بر اثر این نامه‌ها دل‌ها از عثمان برگشت تا جایی

۱. رک: مروج الذهب ۴۴۲/۱؛ عقد الفرید ۲۶۷/۲ و ۲۸۴؛ الامامة و السياسة

۸۷/۱؛ کامل البرد ۱۵۷/۱ و....

که او را کشتند.

### نامه مهاجران به اصحاب و تابعان ساکن در مصر...

از مهاجران نخستین و باقیمانده شورا، به صحابه و تابعین  
مقیم مصر:

بشتابید به سوی ما و خلافت رسول الله ﷺ را دریابید پیش  
از آنکه آن را از دست بدهید، که کتاب خدا تبدیل شده و  
سنت رسول الله، دگرگون گشته است...

### نامه اهالی مدینه به عثمان

اهالی مدینه در نامه‌ای به عثمان او را به توبه و بازگشت از  
عملکردهای بد و خلافتکاری‌های خود فراخواندند و قسم  
خوردند که اقداماتشان را ادامه داده و او را خواهند کشت...

### اجماع بر ضد خلیفه

علامه امینی در پایان فصل سخنان و نظریه‌های اصحاب  
رسول الله ﷺ درباره قتل عثمان و روا یا ناروایی آن را که بالغ  
بر دویست حدیث از صحابه یا تابعین، یا از هر دو گروه  
است، یاد می‌کند. احدی از اصحاب در آن احادیث و سخنان  
از انتقاد بر عثمان و عملکرد او، جز چهارتن: زیدبن ثابت،  
حسان بن ثابت، کعب بن مالک و اسید ساعدی، وانمانده است.  
برخی صحابه پیامبر ﷺ در قتل عثمان شرکت کرده و  
برخی دیگر، قتل او را نکو دانسته و در کشتن او تشویق

نمودند. عده‌ای نیز رویدادها را پخش و در تباهی امر او کوشیدند. جمعی به وی دشنام داده و در عملکردهای او منتقدانه و از زاویه امر به معروف و نهی از منکر، می‌نگریستند و با جرئت حرف می‌زدند.

به هر حال در میان انقلابی‌ها، کسی نبود که کارهای بد او را منکر باشد یا مدعی حقانیت وی شود؛ این همان اجماع و اتفاق امت مسلمان است، که علی علیه السلام فرمود: هرگز خدا مؤمنان را بر گمراهی گرد نمی‌آورد و چشم همگان را نمی‌بندد؛ بلکه این اجماع ثابت تو از اجماع نخستین روز انتخاب خلیفه می‌باشد اگر آن اجماع حجت بود. این اجماع به طریق اولی، حجت است.

عَلَّامه امینی سپس به نام‌های آن اصحاب می‌پردازد و بالغ بر هشتاد تن از آنان را یاد می‌کند که این فهرست از علی بن ابی طالب علیه السلام و عایشه، شروع و به اسلم بن اوس ساعدی، ختم می‌گردد. اگر به چنین اجماعی توجه نشود، به هیچ اجماعی نمی‌توان دل بست. افراد مذکور کسانی‌اند که سخن یکی از آن‌ها در ستایش و یا نکوهش هر انسانی کافی به نظر می‌رسید، تا چه رسد که آنان در یک کلمه اتفاق نظر پیدا کرده‌اند

بنابراین به یاوه‌گویی‌های امثال ابن‌کثیر که می‌نویسد: «هر کس علی علیه السلام را از عثمان برتر شمارد به مهاجران و انصار

اهانت کرده است»<sup>۱</sup> نباید اعتنا کرد؛ بلکه برعکس، هرکه عثمان را حتی با یک مسلمان موحد مقایسه کند، به مهاجرین و انصار اهانت کرده است.

﴿لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين﴾<sup>۲</sup>:

حقیقت برای تو به روشنی تمام از سوی پروردگار تو آمد پس، از تردیدکنندگان مباش.

---

۱. تاریخ، ابن کثیر ۱۲/۸؛ رک: الغدير ۱۵۷/۹.

۲. یونس / ۹۴.